



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۵۶

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

برای

سرمدیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲۵ ژوئن ۲۰۰۸ - ۵ تیر ۱۳۸۷

هیئت دائر حزب پاسخ میدهد؛

راست و گرانی، کمونیستها و شورش گرسنگان، سیاستهای
پوپولیستی و آنارکو پاسیفیستی



صفحه ۱۰



منصور حکمت

حزب و قدرت سیاسی

سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست
کارگری ایران
۱۵ آوریل ۱۹۹۸

توضیح؛ یکی از مباحث منصور حکمت که با
واکنشها، تفاسیر نادرست، و تحریفات متعددی
روبرو شده است بحث حزب و قدرت سیاسی
است. بویژه این بحث دریچه ای شد که این
اواخر عده ای ورشکسته سیاسی و بخشا بی
هویت که از پشت حجاب بیانیه میدهد و کار
پلیسی علیه دانشجوی چپ زیر شکنجه و خطر
اعدام میکنند، همه این کارها را اینگونه تحلیل
کنند که بنیاد فکری و دیدگاهی وجود دارد که
"شیطان بزرگ" است و آن بحث حزب و
قدرت سیاسی منصور حکمت است. ظاهرا
تبری جوئی از این بحث، لااقل برای عده ای،
جواز اخلاقی انجام دادن خیلی کارها را صادر
میکند!

کارگران خودکشی نکنید!

در باره رقابتها و تحریکات کارفرمایان نساجی در سندج

در متن بحران ورشکستگی سرمایه داری در ایران و بویژه بخشی از صنایع، هر روز
کارفرماها روش جدیدی علیه کارگران ابداع میکنند. هر کارفرما که هارتر علیه کارگر
خط و نشان میکشد، برای دیگر کارفرماها به مثابه تجربه جدیدی است که باید علیه
کارگران بکار برد. اگر کارفرما در یک کارخانه و مرکز صنعتی توانسته است درجه
بالاتری از استثمار را به کارگران تحمیل کند، این دریچه تشدید رقابت سرمایه داران
میشود که همان روشها را علیه کارگران دیگر مراکز صنعتی بکار گیرند.

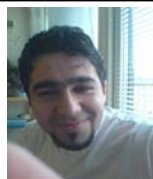
صفحه ۲۴

محمد جراحی فعال کارگری دستگیر شد!



صفحه ۲۲

پرستاران در جدال با زندگی



علی طاهری

صفحه ۱۸

قطب سوم کار ماست!

رضا تابان

صفحه ۱۹

در شماره قبل نشریه اشاره کردم که حزب
اتحاد کمونیسم کارگری جواب این تحریفات و
دروغهای شاخدار را مو به مو میدهد. قصد
داشتیم این مطلب را در شماره های آتی نشریه
همراه با بحث پیرامون تزه های آن و مقایسه با
برداشتهای رایج از هر سو، و مشخص تر در
مورد تحریفات و دروغهایی که به منصور
حکمت نسبت میدهند، دنبال کنیم. از نظر ما
بسیار عالی و دلپذیر است که منصور حکمت
و بحث حزب و قدرت سیاسی اش به مرکز و
هدف این مجادلات رانده

صفحه ۲

در صفحات دیگر؛ گزارشاتی در باره اعتصاب و اعتراض کارگران اینکو پرس، کارمندان
ثبت احوال تهران، اعتصاب ۱۵۰۰ نفر مقابل استانداری کردستان، ... و نامه ها.

حزب و قدرت سیاسی...

حزب و قدرت سیاسی

سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست
کارگری ایران

۱۵ آوریل ۱۹۹۸

منصور حکمت

(متن زیر از روی نوار سخنرانی منصور حکمت پیاده و توسط آذر ماجدی ادیت شده است. عبارات دارای دو پرانتز از ویراستار و درون یک پرانتز از سخنران است. آذر ماجدی سپتامبر ۲۰۰۶)

رفقا حتما انتظارات متنوعی از این بحث دارند، اما آن چیزی که من میگویم مرحله قدم به قدم پرتاب مواد غذایی به طرف سرانگشتان سرکوبگر رژیم تا قیام مسلحانه نیست! من نمیخواهم در اینجا این مراحل را توضیح بدهم. میخواهم درباره ملاحظات و مسائلی که در پروسه قدرت گیری کمونیسم کارگری و تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیسم کارگری مطرحند بحث کنم و فاکتورهائی که در این مسأله دخیل اند را توضیح بدهم. میخواهم با چند نکته شروع کنم که بیشتر شبیه به سوالات کفرآلودی از خود ما است. به این معنی کفرآلود که ظاهرا تئوری تالکونی جوابهایی میدهد که طرح خود این سوالات را زیر سؤال میبرد. من فکر میکنم که یک نظر و توجه دقیق تر به تئوری کمونیسم و قدرت سیاسی نشان میدهد که هیچ ابهامی با این سوالات بوجود نمیآید. ولی من این سوالات را دارم و میخواهم که همه به آنها فکر کنید و در طرح آنها سهیم باشید.

اولین نکته ای که مطرح است اینست که قدرت حزب یا قدرت طبقه؟ این اولین سوالی است که کسی وقتی به نتایج این بحث فکر میکند، از ما خواهد پرسید. از ما خواهند پرسید چرا دارید راجع به حزب و قدرت سیاسی حرف میزنید؟ مطابق تئوری سوسیالیستی قرار بود راجع به طبقه و قدرت سیاسی حرف بزنید، شما کمونیستها قرار نیست راجع به قدرت حزبتان حرف بزنید. قدرت حزب، رسیدن

شده است. هرچند برایمان روشن است که هدف های نازل پشت این حملات کدامند و خوب و دقیق آن را میشناسیم. خود بحثهای مطرح شده نه ارزش سیاسی دارند و نه تئوریک. به این اعتبار نیز برای یک حزب سیاسی جدی پاسخی را نمیطلبند. کار اساسی ما آشکار کردن امر سیاسی معینی است که بدون حمله به کمونیسم و مارکسیسم با نام "مارکسیسم" امرش پیش نمیروید. با اینحال دفاع از حقیقت و آشکار کردن پایه اجتماعی و منافع غیر کارگری منتقدین حکم میکند که ادعاها و "نقدها"ی آنها را در مورد این بحث مشخص جواب دهیم. در این شماره نشریه بحث منصور حکمت را منتشر میکنیم و در شماره های آتی پیرامون تزهائی این بحث و برداشتهای موجود بحث میکنیم و به بویژه تحریقاتی که کمتر ژورنالیست تازه کار هم میتواند صورت دهد پاسخ میدهیم. فعلا این بحث را بصورت مستقل آن بخوانید و خوانندش را به همه توصیه کنید. شما هم وارد بحث شوید.

یک نکته دیگر اینست که نسخه های دیگری از این بحث منتشر شدند که حاوی بی دقتی هائی در پیاده کردن متن شفاهی است که در مواردی مفهوم را وارونه میکند. متن کنونی توسط آذر ماجدی پیاده و ادیت شده است و این اشتباهات فنی را برطرف کرده است.

سرربیر

نمیشوم! دیدگاه طرف مقابل ما هم شبیه اینست. میگوید که من حاضرم در جامعه تحت حاکمیت دولت بورژوا لیبرال زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت کنسرواتورها زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت لیبرالی زندگی کنم، ولی تحت حاکمیت حکومتی که دولت آن از آدمی مثل من تشکیل میشود، حاضر نیستم زندگی کنم!

این یک نکته و یک گوشه تئوریک مسأله مورد بحث است که باید به آن بپردازیم. ما حق داریم راجع به این مقوله این طور که امروز داریم حرف میزنیم، حرف بزنیم و بعد بحث قدیمی خود راجع به انقلاب کارگری، سازماندهی توده ای طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی و قیام را دنبال کنیم.

مهدی خاناباا تهرانی در یک مصاحبه با نمروز، که من تیتیر آن را فقط خواندم گفته است که اشکال اپوزیسیون این است که به قدرت سیاسی نظر دارد! من درک نمیکنم. مگر قرار بوده اپوزیسیون چه کار دیگری بکند؟ مشکل مهدی تهرانی این نیست که مثلا اپوزیسیون در مورد جامعه مدنی خوب یا بد فکر میکند، میگوید اشکال اپوزیسیون ایران این است که به قدرت سیاسی نظر دارد!

اولین نکته ای که من میخواهم بگویم و شاید کفرآلود به نظر برسد این است که این حزب به قدرت سیاسی نظر دارد و میخواهد قدرت سیاسی را به دست بگیرد و این نه فقط تناقضی با به قدرت رسیدن طبقه کارگر ندارد (میتواند نداشته باشد و میتواند هم بعضا داشته باشد، بستگی به شکل این تصرف قدرت دارد) بلکه در اساس تنها راه تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از دست بورژوازی همین است.

یک نکته دیگر که ظاهرا و گویا از تئوری به ما صادر شده این است که پروسه قدرت گیری سیاسی مثل

قدرت سیاسی به حزب ظاهرا خلاف تئوری سوسیالیستی است. به ما خواهند گفت به دلیل اینکه تئوری میگوید که طبقه کارگر قدرت را از بورژوازی میگیرد و خود را به عنوان طبقه حاکمه سازمان میدهد، معلوم نیست که حزب در اینجا چه موضوعیتی دارد و اصلا چرا از "حزب و قدرت سیاسی" حرف میزنید؟

این "ممنوعیت" در رابطه با حزب و قدرت سیاسی فقط در مورد ماست. در افکار عمومی فقط ما کمونیستها هستیم که وقتی از قدرت سیاسی حرف میزنیم، به ما هشدار میدهند که سر جای خود بنشینید، شما مطابق تئوری خودتان قرار نیست به عنوان حزب به قدرت سیاسی نزدیک شوید، قرار است طبقه کارگر به قدرت سیاسی نزدیک شود. ما با این موضع چه در خود جنبش سوسیالیستی و چه در بیرون از ما مواجه میشویم و این تذکر را میزنیم. این جزء "ممنوعیت"های ما است. اگر پنج نفر ناسیونالیست جمع شوند و یک حزب جدید تشکیل بدهند، فوراً از گرفتن قدرت سیاسی حرف میزنند و هیچکس هم به آنها ایرادی نمیگیرد، هیچکس! میگویند حزب ناسیونالیست جدید ایران تأسیس شده و آقای فلانی رئیس آن است و تصمیم خود را برای گرفتن قدرت سیاسی و تبدیل شدن به رئیس جمهور و نخست وزیر اعلام میکنند و در روزنامه ها و رادیو تلویزیون در این مورد مصاحبه هم میکنند. ولی اگر من و شما بگوئیم که حزب کمونیست کارگری میخواهد به طرف قدرت سیاسی گام بردارد، اولین کسی که بچه ما را میگیرد یکی از همین چپ های بغل دست ما از نوع وحدت کمونیستی است که میگوید: "آقا چه شد؟ این طبقه است که قرار است قدرت را بگیرد، مگر پدیده شوری را ندیدید؟"

این من را یاد آن طنز گراچو مارکس کمین مشهور آمریکائی میاندازد که میگفت: من عضو باشگاهی که آدمی مثل من را به عضویت خود قبول کند،

حزب و قدرت سیاسی...

در رابطه بین حزب و طبقه تعیین تکلیف میشود؟ یعنی هر وقت حزب، طبقه را برای انقلاب آماده کند، انقلاب میشود؟ یا اتفاقات دیگری نیز در جامعه باید بیفتد؟

انقلاب پدیده‌ای در جامعه است. منتها در نگرش سازمانی و فکری چپ گفته میشود که هر وقت ما آماده شدیم، میرویم قدرت را میگیریم. ولی تئوری مارکسیستی میگوید که جامعه باید وارد دوره‌ای از تحولات انقلابی شده باشد تا ما بتوانیم در تغییر جامعه دخالت کنیم. جامعه‌ای که نمیخواهد تغییر کند، با ساتور دست‌کاری را که به طرف قدرت می‌رود، قطع میکند، هر اندازه هم که متشکل باشد. نمیشود یک صبح آرام از خواب بلند بشوی و بگویی من آماده‌ام قدرت را بگیرم، خود جامعه در چنان شرایطی اجازه قدرت گرفتن را به شما نمیدهد. تلاطم انقلابی، اعتلای سیاسی، وجود یک تناقض در دل جامعه که طبقات را به مبارزه با همدیگر میکشاند و مقاطع ویژه‌ای که در آن میشود قدرت را گرفت، از عوامل تعیین کننده‌ای هستند که در بحث حزب و قدرت سیاسی تأثیر میگذارند.

آیا هر لحظه میشود قدرت را گرفت؟ آیا اگر فکر کنید که از نظر سازمانی، کمی، نظامی و نیرو آماده هستید میشود قدرت را گرفت؟ آیا قدرت در هر شرایطی قابل گرفتن است و یا فقط تحت شرایط خاصی میشود به قدرت دست برد؟ جواب من به این سؤالات این است: به نظر من تئوری "ولگار" (vulgar) (،) تئوری خام، همیشه حزب را بدون طبقه و طبقه را بدون حزب در نظر میگیرد و تجسم میکند. وقتی از حزب حرف می‌زنند، از یک سازمان انقلابیون بیرگ و ریشه حرف می‌زنند، با این تفاوت که این انجمن انقلابی است، اما کاملاً بیرون طبقه است و نشان دهنده تحول و هیچ فعل و انفعالی در درون خود طبقه نیست. این مسأله را قبلاً در ادبیات مان مورد بحث قرار داده‌ایم. و وقتی که راجع به طبقه حرف می‌زنند این طبقه کوچکترین تحزبی ندارد، خود کارگران هستند

کار کنید تا به جایی برسید.

تجربه همه احزاب کمونیستی اروپا همین است. تجربه همه احزاب سیاسی چپ دنیا همین است. احزابی که با انتخابات سر کار می‌آیند، هر چهار سال یک بار در کشورهای دموکراتیک در انتخابات شرکت میکنند و مردم به آنها رأی میدهند و بنظر میرسد چپ‌ها معمولاً هیچ وقت رأی نمی‌آورند. داستان زندگی چپ نظام پارلمانی و چپ رادیکال را که نگاه میکنید، میبینید که در مواردی تروتسکیستها نزدیک میشوند که یک نفر را در انتخابات انجمن محلی بالاخره به داخل انجمن بفرستند و تازه بعد از ۳۰ سال در کشوری مثل انگلستان یا فرانسه حتی نمیتوانند این کار را در انتخابات محلی هم بکنند. این داستان موفقیت‌های احزاب چپ رادیکال در سیستم‌های پارلمانی در رابطه با قدرت سیاسی است. و ظاهراً وقتی که رفیق فلانی وارد انجمن شهر شد دیگر گویا وارد فاز جدیدی میشوند.

باید این سؤال را مطرح کرد: آیا میشود با یک چنین تئوری‌ای، یعنی از تئوری تکامل تدریجی، از رابطه رسیدن از نقطه A به B، از صفر به صد و آمادگی برای قیام نتیجه‌ای گرفت؟ و آیا قیام کمونیستی در انتهای یک چنین پروسه‌ای است؟

نکته دیگر و سؤال دیگر این است: آیا هر وقت که ما خواهیم یا بتوانیم، میتوانیم قدرت را بگیریم و یا باید تحولات دیگری هم در جامعه اتفاق افتاده باشد؟

فرض کنید که ما نفوذ پیدا کردیم و ۳۰ تا ۴۰ درصد کارگران آمدند پشت سر ما، مثل حزب کمونیست ایتالیا، یا مثل حزب کمونیست فرانسه در ۲۰ سال پیش. آیا وقتی که به اینجا رسیدید که دیگر خودتان برای کسب قدرت سیاسی حاضر شده‌اید، این مسأله (سرنوشت قدرت سیاسی)

بی‌گناه در جامعه چنین انتظاری غیر عقلایی بنظر میرسد، به خاطر اینکه این میراث تشکیلاتی، این تعهد ایدئولوژیکی، این آگاهی طبقاتی و این رابطه حزب و طبقه به همین سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمیشود. ما داریم این را میبینیم. شما کار میکنید و برای مثال در میان کارگران ۲۰ درصد نفوذ پیدا میکنید. اینها بعد از مدتی حوصله‌شان سر می‌رود. مگر چقدر میشود آمد و رفت؟ ما خودمان در زندگی سیاسی باقی میمانیم، در حالی که آن کارگرانی را که با آنها کار و فعالیت کرده‌ایم، می‌روند. و ما این را در تجربه زندگی سیاسی خودمان میبینیم.

برای مثال این حزبی بود که در اول ماه مه‌های سندنج دخالت داشت، با محافل کارگری مختلف که رادیو گوش میکردند، برنامه‌های حزب و رادیو را توزیع و تکثیر میکردند، تماس میگرفتند، به خارج سفر میکردند، مرتبط بود. یکی از ایراداتی که از ما میگیرند این است که پس چه شد آن نفوذی که داشتیم؟ جالب این است که ما آن نفوذ کارگری و ارتباط‌ها را در دل و پس از سرکوبهای خونین ۳۰ خرداد ۶۰ پیدا کردیم، بافت و پایه کارگری داشتیم و الان نداریم. چه شد؟ معلوم است، حوصله همه سر رفت، همه که منتظر نمیشوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خودش ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان میگیرند و کار دیگری میکنند و یا اصلاً میگویند این کار نتیجه و فایده‌ای ندارد. محافل کارگری و فعالین کارگری که در آن دوره با ما بودند، الان می‌شنویم که دارند کار دیگری میکنند. این قدرت سیاسی، این قدرت حزبی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمیشود. نفوذ کارگری احزاب پس‌انداز نمیشود. مثل یک صندوق پس‌انداز نیست که شما تا زمانی که مبلغ قابل توجهی پس‌انداز کنید به آن پرداخت میکنید. نفوذ کارگری به دست می‌آورد و به نظر من یا از آن برای دست بردن به قدرت سیاسی استفاده میکنید و یا باید دوباره بروید

پروسه کاشتن یک درخت است، به این معنی: که کمونیستها شروع میکنند به کار در میان طبقه کارگر، تبلیغ، ترویج و سازماندهی میکنند و در طبقه نفوذ میکنند. طبقه را بتدریج سازمان میدهند. عناصر و محافل درون طبقه کمونیست میشوند. قدم به قدم این قدرت و نفوذ افزایش پیدا میکند، قدرت آکسیونی پیدا میکنند، قدرت تظاهرات پیدا میکنند و در طول این پروسه رابطه حزب و طبقه چنان تحکیم میشود که حزب میتواند طبقه کارگر را به قیام بکشد، انقلاب را سازمان دهد و قدرت را بگیرد. این تئوری چپ و تصور عمومی از کار کمونیستی است.

اما من میخواهم اینجا یک سؤال کفرآلود دیگر مطرح بکنم: اگر این پروسه بیش از ۲۰ سال طول بکشد ((چی؟)) یعنی ما شروع کنیم به سازماندهی در میان کارگران و مثلاً کارگرانی که الان ۲۰ و ۲۲ ساله هستند را سازماندهی کنیم. در این صورت بعد از ۱۰ تا ۱۵ سال یک عده از آنها بچه دار میشوند، تعدادی مریض میشوند و یک عده از آنها از کار سیاسی کنار میکشند. در آخر میبینیم که بعد از این سالها ما ظاهراً از یک طرف آدمها را کمونیست میکنیم و از طرف دیگر آنها بازنشسته میشوند و از کار سیاسی کناره‌گیری میکنند. مگر آموزش سوسیالیستی، کمونیسم، سازمانیابی طبقه و رابطه حزب و طبقه، از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود که ما مثلاً بیائیم روی کارگران دهه ۴۰ و ۵۰ ایران کار و فعالیت بکنیم و امیدوار باشیم با کارگران دهه ۷۰ و ۸۰ ایران به قدرت برسیم؟ مگر میشود طی ۵۰ سال یک حزب کمونیستی در میان کارگران کار کند و بعد از ۵۰ سال به قدرت برسد؟

برای من به عنوان یک عابر

حزب و قدرت سیاسی...

که در یک موقعیت تحصنی- اعتصابی به سر میبرند و با همان قیافه و به طور دسته جمعی قدرت را میگیرند. و اگر اینها به خودشان ساختار بدهند و یا سازمان سیاسی در آنها نفوذ کند، فوری انقلابشان مخدوش میشود! به طور کلی، در بیان خام تئوری رایج، این دوگانگی هست: حزب در یک طرف بدون کارگران و کارگران در طرف دیگر بدون حزب.

خصلت کارگری حزب، که میتواند با بودن کارگرها با حزب و با داشتن یک برنامه کارگری، تعریف شود، بدون اینکه لزوما همه کارگران با آن باشند و یا لزوما اکثریت کارگران با آن باشند، پدیده‌ای است که ما داریم مطرح میکنیم. یک حزب کارگری با وجود اینکه در میان کارگران در اقلیت است، میتواند در لحظات تاریخی تعیین کننده‌ای، حرکت اکثریت طبقه کارگر را شکل بدهد، قیام کند و قدرت را بگیرد و نگهدارد و اصلا از این طریق میشود به اکثریت تبدیل شود. به نظر من این کار را میشود کرد. باید این طور باشد و گر نه به هر کسی، به هر استاد دانشگاهی که سوسیالیسم را خوانده است و میگوید این کار با چیزی که خوانده‌ام جور در نمیآید و یا هر چپی که ظاهرا از استالینیسم درس گرفته است و به ما میگوید شما در میان طبقه کارگر یک اقلیت ویژه‌ای هستید و حق ندارید به قدرت دست ببرید، جواب ایناست که تئوری ما از اول اینها نبوده است. جواب این خواهد بود: ما هیچ وقت در غیاب یک حرکت انقلابی، نمیتوانیم اکثریت طبقه را به خودمان جلب کنیم، هیچ وقت نمیتوانیم اقلیت انقلابی و کمونیستی طبقه باید گامهانی را در مبارزه اجتماعی بر دارد که باعث شود اکثریت طبقه به آن بپیوندد. اگر در هیچ جا، جای پانی ندارید، هیچ دلیلی وجود

ندارد که کسی به شما بپیوندد. هیچ کس دلیلی ندارد به حزبی بپیوندد که برنامه خاصی برای کار مهمی ندارد. توده مردم به کسانی میپیوندند که برنامه خاصی برای تغییر جامعه دارند. توده طبقه کارگر وقتی شما قیام را در دستورشان میگذارد و بعد نمیتوانید از عهده سازماندهی آن بر بیایید، میرود به یک حزب رفرمیست میپیوندند که حداقل میتواند افزایش دستمزدها را برای آنها تامین کند. رابطه حزب و طبقه با انقلاب و اصلاحات یک رابطه ویژه و کاملا انسانی است و آن هم هر لحظه بهبود اوضاع و بهبود اوضاع زندگی است. حتی اگر شما قویترین حزب هم باشید وقتی کارگران ببینند که قصد ندارید و نمیتوانید به طور ابرکتیو حرکتی را سازمان بدهید که منجر به نتیجه‌ای بشود، میروند به همان حزب چپ بورژوازی رأی میدهند که اقلا میتواند جلو کنسرواتیوها را بگیرد، از حداقل معیشت دفاع کند، یا طب و بهداشت را رایگان نگهدارد.

جواب خود من به این بحث این است: حزب کارگری که اقلیتی، نیروی واقعی‌ای در درون طبقه داشته باشد، حزب کمونیستی‌ای که نیروی واقعی قابل لمسی در درون طبقه داشته باشد که امکان عمل انقلابی و رادیکال را در سطح اجتماعی به آن بدهد، از طریق همین عمل انقلابی و رادیکال در صحنه اجتماعی است که میتواند بقیه طبقه را با خودش بیاورد. مکانیزم نزدیک شدن حزب به قدرت سیاسی در رابطه با طبقه اینست، حزب کاتالیزتوری نیست که طبقه متابولیسیم درونی خود را در آن میبندد. به همین طریق، به نظر من، در سازمان قدرت بلافاصله پس از کسب قدرت، همین اقلیت و همین حزب است که مجبورند، نقش تعیین کننده‌ای بازی کنند.

بنابراین ما هم مثل احزاب بورژوازی میتوانیم برای قدرت خیز

برداریم، یعنی ما هم میخواهیم قدرت را بگیریم. اگر یک حزب بورژوازی بگوید که میخواهد قدرت را بگیرد، آیا به آنها میگوئیم که مگر شما حزب بورژوازی نیستید، آیا کل بورژوازی با شما آمده است و از آنها میخواهیم که نفوذشان را در میان تک تک بورژواها به ما نشان بدهند؟ جواب میدهند که انتخابات میکنیم و نتیجه انتخابات نشان میدهد که آیا آن نفوذ مربوطه را داریم یا نه؟ انتخابات آن پروسه‌ای است که آنها پروسه کسب قدرت و نفوذ در میان طبقه خود را نشان میدهند. اگر انتخابات برنامه ما و راه به قدرت رسیدن ما نیست، ما هم میگوئیم انقلاب میکنیم و بعد ببینیم که کارگران از ما حمایت میکنند یا نه؟ ما هم دقیقا این پروسه اجتماعی را جلو میگذاریم. قطعا آنها میگویند که ما انقلابتان را قبول نداریم، ما هم میگوئیم که انتخابات شما را قبول نداریم. میخواهم بگویم که این دو کفه ترازو هم وزن هستند. وقتی ما از کنگره بیرون میرویم و برای مثال در مصاحبه‌ای میگوئیم که میرویم برای کسب قدرت سیاسی، فورا هوار چپ بیرون ما بلند میشود که ببینید اینها سکت هستند و میخواهند قدرت سیاسی را بگیرند و در دست خودشان متمرکز کنند! جواب من به آنها این است که مگر شما برای چه آمده‌اید؟ شما از این ماشینهایی موتور عقب قدیمی آلمانی هستید که طبقه را از عقب به جلو هول میدهد؟ فلسفه وجودی خود شما چیست؟

به نظر من، رابطه حزب و طبقه بطور سیکی حرکت میکند، ضعیف و قوی میشود. تدریجی بالا نمیروند، پس انداز نمیشود. شما به عنوان یک حزب سیاسی فرصت معینی را دارید که در هر دوره طبقه را برای یک خیز برای کسب قدرت سیاسی آماده کنید و اگر از این استفاده نکنید باید بروید و از اول شروع کنید. قدرت برای شما جانی پس انداز نمیشود. بخشی از آن ممکن است در حافظه تاریخی کارگران، در

حافظه جامعه و در نفوذ میان چپ بماند، اما نفوذ سیاسی شما در میان کارگران جانی پس انداز نمیشود. کارگر میآید و میرود، دوره‌ای با شما هست و در دوره‌ای با شما نیست. اگر انقلاب کنید و انقلاب شکست بخورد، کارگران کرور کرور صفوف تان را ترک میکنند. من هم بودم میرفتم. هر کس که عقلش برسد بعد از انقلاب شکست خورده، احزاب کمونیستی را ترک میکند. ادامه حیات یک حزب کمونیستی در چنین شرایطی برنامه و نقشه‌ای است که آن حزب کمونیستی را احیا کند و سر پا نگهدارد، اما کسی که یک قدم آن طرف تر از چنین موقعیتی ایستاده است، میرود، حوصله اش سر میرود.

مردم دوست دارند به جای اینکه یک سناریو عجیب و غریب برای زندگی خودشان دست و پا کنند، در جهان زندگی کنند و خوش باشند، رفاه داشته باشند، معاشرت داشته باشند. ما یک عده‌ای هستیم که نوعی سناریوی زندگی را بنا به دلایلی برای خودمان انتخاب میکنیم، ولی توده وسیع مردم در پس سرکوب انقلابات این کار را نمیکند. در نتیجه یک دوره‌ای داریم که کار و فعالیت میکنیم، یا به نتیجه میرسانیم و یا باید دوباره از اول شروع کنیم.

آیا گرفتن قدرت سیاسی تابعی از نفوذ ما در طبقه کارگر است و هر وقت به آن درجه رسیدیم و هر وقت ما بخواهیم میرویم و قدرت را میگیریم؟ به نظر من نه. حزبی میتواند قدرت را بگیرد که شعور آن را داشته باشد که شرایطی را که در آن قدرت آویزان است و قابل گرفتن است، تشخیص بدهد. اگر این دید را نداشته باشیم هیچ وقت نمیتوانیم قدرت را بگیریم، حتی اگر نیروی عظیمی از کارگران را هم با خود داشته باشیم. موارد زیادی در تاریخ احزاب چپ هست که حتی سمپاتی تمام کارگران را با خود داشتند، اگر دست به قیام زده بودند کار تمام بود. قیام نکردند. آن کارگرانی هم که با آنها بودند رفتند و رهبرانشان را

حزب و قدرت سیاسی...

هم گرفتند و اعدام کردند. چند تا نمونه هست از احزاب چپی که بعدا هم ملامت شدند که شما که این همه نفوذ داشتید، قدرت داشتید و غیره چرا نرفتید در آن شرایط معین که مسأله قدرت باز شد، قدرت را بگیری؟ باید میزدید و میگرفتید.

ممکن است کارگران در چنین شرایطی از صفوف تان جدا نشوند. اما آن در بسته خواهد شد. بورژوازی که بیکار نمیشیند، تبلیغات میکند، رفرم پیشنهاد میکند و جامعه را تعدیل میکند، اجازه رفتن به پیکت را نمیدهد تا چه رسد به اینکه ما برای گرفتن قدرت در میان کارگران کار کنیم. کاری میکند که شما نتوانید. با توجه به این فاکتورها به نظر من مسأله به این صورت فرموله میشود: حزب کمونیست کارگری در صورتی که حزب بخش مؤثری از کارگران باشد، در صورتی که بخش اقلیت ولی اقلیت مؤثر و بُرائی از کارگران، اقلیت با صدائی از کارگران و اقلیت فعالی از کارگران را در جامعه داشته باشد، اگر حزب کمونیست کارگری حزبی باشد که به این معنی رابطه اش با طبقه کارگر محکم است، برنامه انقلابی دارد و نفوذش را در دوره هائی به حدی رسانده است که در سطح اجتماعی و در متن عالم سیاست به صورت یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست در آمده باشد و اگر این حزب این شَم را داشته باشد که شرایطی را که بحث قدرت سیاسی در جامعه باز شده است و به موضوع جدال اجتماعی تبدیل شده است، تشخیص دهد، آنگاه میتواند قدرت

و مبارزاتی زنده در درون جامعه و در درون طبقه کارگر. و این سنت است که تحت هیچ افت و خیزی از بین نمیرود. ((به این صورت که)) اگر شما توانسته باشید یک سنت سیاسی باشید و کمونیسم کارگری را به یکی از نیروهای دخیل اجتماعی ((بدل کنید))، یکی از نیروهای اجتماعی که موجود است و اگر فرضا انتخابات شد ممکن است ۱۰ یا ۳۰ درصد آرا کارگران و یا ۶۰ درصد آراء جامعه را به دست بیاورد، یک نیروی در صحنه است، جزئی از زندگی مردم و جزء سوخت و ساز سیاسی جامعه است، این کاری است که مستقل از افت و خیزها و مستقل از اوضاع انقلابی و غیر انقلابی میتواند به آن مشغول باشید و تضمین کنید که این سنت میماند و راهش را پیدا میکند.

۲ - به عنوان یک حزب باید شرایط و اوضاعی را که برای کسب قدرت سیاسی آماده هست، بشناسید و دست بکار تأمین ملزومات آن بشوید، آنوقت این شانس را دارید که قدرت سیاسی را بگیرید و تبدیل به حزب اکثریت کارگران بشوید، به حزب اکثریت جامعه تبدیل شوید. این مکانیزم اکثریت شدن است، نه بر عکس، یعنی اکثریت شدن مکانیزم کسب قدرت. خیز برداشتن طبقه انقلابی برای کسب قدرت شرط لازم اکثریت شدن در جامعه است و نه بر عکس. اکثریت شدن در جامعه بیرون و در داخل رختکن تاریخ شرط ماندن در گود اصلی تاریخ نیست. این غیر ممکن است. این قوطی بگیر و بنشانی است که بنظرم رفرمیسم، روایت ضد لنینیسم در جنبش چپ رایج کرده است. ((در اینجا بخشی از نوار دقیقاً قابل پیاده کردن نیست.)) این

آن چارچوبی است که از هر طرف به آن نگاه کنید مشخصات ما و پروسه اکثریت شدن ما را نشان میدهد، نه پروسه تدریجی تکامل تاریخی و در انتهای پروسه تبلیغ و ترویج و همراه کردن از پیشی اکثریت طبقه، که موضع همیشگی چپ تائکونی بوده است.

میخواهم چند کلمه در مورد ملزومات اینکه چگونه میتوان به یک سنت سیاسی زنده در درون جامعه تبدیل شد و چگونه میتوان برای تصرف قدرت خیز برداشت، صحبت کنم. من تزه های مشخصی را در رابطه با یک حزب خاص و یک گرایش خاص از کمونیسم طرح کردم، در رابطه با احزاب کمونیستی بطور کلی بحث نکردم. این ملزومات را بر می شمارم:

اولین شرط حضور ما در جنگ بر سر قدرت سیاسی این است که پرچمدار چپ افراطی در درون جامعه باشیم، نه نفر دوم و نه نفر سوم. پرچم چپ افراطی در جامعه، چپ کارگری در جامعه باید به طور بلامنازعی دست ما باشد. ما را به عنوان نماینده قیام کارگری آتی، به عنوان آن شبی که بر فراز جامعه به پرواز در می آید بشناسند. ما باشیم که همه نیروهای مدافع وضع موجود میخوانند محکومش کنند. این حزب باشد که پرچم اعتراض رادیکال کارگری، پرچم مارکسیسم، پرچم انتقاد سوسیالیستی به جامعه موجود در دستش است و نه یکی از شرکت کنندگان چپ، بلکه نماینده کمونیسم کارگری. بعدا میتوانیم در این مورد بحث کنیم که چه اندازه در این راستا پیش رفته ایم و یا چقدر هنوز از این فاصله داریم و یا به کجا رسیده ایم.

این یکی از قلمرو هائی است که باید به آن وارد شویم. برای اینکه جامعه وقتی ما را به عنوان چپ افراطی بشناسد و وقتی فکر کند باید قدرت را به دست چپ افراطی بدهد، است که فرصت میدهد ما قدرت را بگیریم. ولی اگر جامعه برای مثال حزب

سیاسی را بگیرد. در غیر اینصورت نمیتواند قدرت را بگیرد. سرنوشت ما محتوم نیست. و این را قبل در کنگره دیگری گفته ام و این هم ظاهرا یکی از کفرهایی است که گفته ام. برای اینکه مسأله را به گردن ما می اندازد. جالب بودن مسأله هم در همین محتوم نبودن سرنوشت ماست. بستگی به پراتیک ما، شعور ما، قدرت تشخیص ما و بستگی به فاکتور تصمیم و اراده آگاهانه ما در دوران هائی دارد که فرصت کسب قدرت به روی ما باز میشود.

ممکن است شما بگویید در پروسه ای یک تیر انداز اگر یک میلیون تیر به هدف شلیک کند بالاخره یکی به هدف اصابت خواهد کرد و همان یکی کافی است. منتهی در زندگی ما و شما یکی دو تا از این تیرها را میشود شلیک کرد. متأسفانه در زندگی ما یک یا دو بار چنین شرایطی پیش می آید. شما باید برنامه و نقشه تان را برای این شرایط بنویسید. پروسه تکاملی جامعه محتوم نیست و اینکه پس از من کارگران و یا آدم هائی به اسم من و شما می آیند و در نهایت قدرت را میگیرند، هیچ تسلای خاطری به من و به این حزب خاص نمیدهد. این حزب خاص باید بگوید که برای گرفتن قدرت سیاسی برای ما و در زمان حیات ما و کارگران تلاش میکند و نه اینکه سناریویی که جهان قرار است مطابق قوانینی از سر بگذراند را شرح و توضیح بدهد. در نتیجه گرفتن قدرت سیاسی یک کار عملی است. به یک معنی باید بگویم که قدرت سیاسی شامل اینها است:

۱ - تبدیل شدن به یک سنت سیاسی

کارگران، کمونیستها!

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری بپیوندید! این حزبی برای سرنگونی سرمایه داری و حکومت مرتجع اسلامی و برپائی جهانی بدون فقر، بدون استثمار، بدون طبقات، بدون خرافه و ایدئولوژی است. این حزب شماست!

حزب و قدرت سیاسی...

توده را به عنوان نماینده چپ افراطی بشناسد زمانی که آرزو میکند قدرت را به چپ بدهد، آن را به حزب توده میسپارد. اگر جامعه مارکسیست ها را با فدائی و سنت فدائی تداعی کند وقتی که دوست دارد و عاشق این است که قدرت سیاسی به دست سوسیالیستها بیفتد، آن را به چریک فدائی میدهد. میدهد دست ساندنیستها. باید پرچمدار آن مطالبات، آن نیاز، آن برنامه و اهداف اجتماعی و آن انتقاد سیاسی در درون جامعه باشید تا مردم بگویند بگذارید اینها را امتحان کنیم. بگذارید پشت اینها بسیج شویم. تو بایستی تضمین کنی که این جنبش هستی و گر نه، عکس مارکس را خلیها بالا بردند و به نتایج مختلفی رسیدند.

دوم اینکه باید بخش فعال، قابل مشاهده و ملموس اپوزیسیون جامعه باشیم. این را در اوایل صحبتیم گفتیم که باید از حاشیه سیاست برویم به متن جامعه. باید یکی از چند تا بازیگر اصلی تقسیم قدرت و در اوضاع سیاسی در جامعه باشیم. بحث قدرت سیاسی فقط این نیست که آیا ما میتوانیم دولت را بگیریم یا نه؟ بلکه این است که آیا میتوانیم نیروی در درون جامعه بگیریم که قابل ملاحظه است و بعد در فعل و انفعالات بر سر قدرت به حسابش بیاورند و برایش فکری بکنند؟ اگر طرف ارتش دارد برای اینکه کسی را در انقیاد نگهدارد، ما هم باید نماینده آن نیرو ((در انقیاد)) در جامعه باشیم. حتی اگر نتوانیم تمام قدرت را بگیریم، باید در درون جامعه بورژوازی نیروی باشیم که به حسابش میآورند، و ببینند که "خطر از ناحیه اینهاست". باید نیرو باشیم، باید حرف بزنیم، بلندگو دست مان باشد و باید بخش واقعی اپوزیسیون باشیم. بعدا در این مورد که حزب کمونیست کارگری چقدر به این تصویر نزدیک شده است، حرف میزنیم.

من خوشحالم که داریم به این نزدیک میشویم، هم به اولی و هم به دومی ما نزدیک شده ایم.

سوم باید حزب آن طبقه باشیم. میدانم که جریاناتی که کاملا بی‌ریشه هستند میتوانند تحت شرایط خاصی ریشه بدوانند و بیابند به عنوان یک دار و دسته بی‌سنت قدرت را بگیرند ولی مجبور هستند که طی پروسه‌ای پایه‌هایشان را روی یکی از طبقات اجتماعی و سنت‌های اجتماعی که در درون آن جامعه هست، قرار بدهند، برای اینکه در جامعه طبقات اجتماعی وجود دارند. نمیتوان فقط به عنوان دوازده مرد خبیث و یا این گروه خشن رفت و قدرت را گرفت. باید سعی کنید از طرف یک قشر اجتماعی و با کمک آن قدرت را بگیرید. این طبقه برای ما طبقه کارگر است و این قشر برای ما قشر سوسیالیست و رادیکال طبقه کارگر است که از مدتها پیش در مورد آن حرف زده ایم. ما باید بخشی از این قشر باشیم و واقعا با آن مرتبط باشیم. این یک گوشه‌ای از رابطه ما و قدرت سیاسی است که عملا تأمین نیست. ما در یک رابطه زنده، سازنده و رابطه احساس تعلق متقابل با بخش رادیکال و سوسیالیست و معترض طبقه کارگر ایران نیستیم. خود این بخش طبقه خیلی دستش باز نیست که خودی نشان بدهد تا ما بفهمیم که چگونه فکر میکند و چه تمایلی دارد و میخواهد با کی تماس بگیرد. شرایط اختناق این فرصت را از آنها گرفته است، اما به هر حال بطور ایزکتیو میتوانیم ببینیم که این یکی از ضعف‌های ما است.

چهارم باید از خود قدرت رهبری نشان داد. به این معنی که احزابی که میخواهند به توده‌ها تمکین کنند، احزابی که به اصطلاح قرار است از توده‌ها بیاموزند، احزابی که میخواهند تمایلات خود طبقه را نگاه کنند و آن تمایلات را انعکاس بدهند، به نظر من شانس زیادی

ندارند که به جایی برسند. چون در شرایط سخت، تمایلات عمومی طبقه رو به عقب نشینی است و در شرایط رفاه ممکن است تمایل طبقه یک چیز دیگر باشد. در شرایط وجود یک حزب بزرگ رفرمیست تمایل طبقه میتواند حمایت از آن حزب باشد. باید آن حرفی را بزنیم که میتواند طبقه را از جایی که الان هست به جای دیگری ببرد. و توانایی این را داشته باشی که بروی و بیاوری و بعد در ناصیه تو ببینند که این حرفت معقول و عملی است. و این یعنی قدرت بردن بحث تان به طبقه. یعنی قدرت رهبری کردن را میطلبند. این فقط یک بحث اقتاعی نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی است. چه کسانی هستند که طبقه را با خود میبرند. رهبران عملی طبقه کارگر چه کسانی هستند؟ چقدر با شما هستند؟ اگر ما بحثهای زیبایی راجع به قانون کار داریم، شرط اینکه این بحثها تبدیل به بحث هر روزه مجامع عمومی و محافل کارگران شود فقط پرت کردن آن کتاب در مجامع کارگری نیست. ((در اینجا چند کلمه ای قابل درک نیست)) باید کسانی باشند که در بالای چهارپایه حرفهای ما را بزنند. قدرت رهبری کردن هم رابطه ای است در رابطه شعور و توان سیاسی و هم یک رابطه عملی در داشتن سرپلهایی که میتوانند طبقه را به سمت معینی سوق دهند. راجع به هر کدام از این چهار قلمی که گفتیم اجازه بدهید یک مقداری بیشتر توضیح بدهم:

در مورد ارتباط با طبقه، بودن بخشی از طبقه. این فقط یک رابطه حضوری، تک به تک و رابطه سوزنی و آزمایشگاهی نیست که من میروم و تک تک با کارگران کارهایی میکنم. طبقه اگر تو را به عنوان حرکتی ببیند که در صحنه است، توجهش به تو جلب میشود. بنابراین بخشی از رابطه حزب با طبقه به این بستگی دارد که حزب در سطح سیاسی چه کار میکند. یک بخش تماس با محافل کارگری و حضور در میان محافل کارگری

است. یک بخش به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک جریان واقعی از طرف بخشی از طبقه کارگر است که به این مسائل میاندیشد. همه اینها یک درجه از اکتیویسم سیاسی را در دستور ما میگذارد. اکتیویسمی که امروز حزب کمونیست کارگری در خارج کشور از خود نشان میدهد، فقط افکار عمومی را به خودش جلب نمیکند، بلکه توجه کارگر را هم جلب میکند، توجه طبقه کارگر را هم به اسنادت، به آدم هایت، به بحث هایت، استدلالات و به تشکیلات هایت جلب میکند. در صحبت های روز اول هم گفتیم که این حوزه‌های داخل و خارج به هم مربوط هستند و روی همدیگر تأثیر میگذارند. در نتیجه میتوانیم در بحثهایمان روی این فکر کنیم که چرا میرویم و این آکسیون را میگذاریم. ممکن است الزاما فاکتورهای محلی ضرورت آن آکسیون را توضیح ندهند، یا علت آن را توجیه نکنند. ولی من دارم آکسیون میکنم و به یک نفر برای مثال در تهران و یا اصفهان، که اگر خواست با ما تماس بگیرد، اگر به خارج رفت و خواست بداند که اینها کی هستند، ((میگویم)) با دفتر کدام تشکیلات رابطه بگیرد و یا به کدام شماره تلفن زنگ بزند.

تا آنجائی که به پرچمدار بودن چپ و کمونیسم برمیگردد، به نظر من این قلمرونی نیست که فقط در محدوده ایران و به زبان فارسی، کردی و یا عربی برای مثال حل و فصل شود. حزبی که پرچمدار مارکسیسم است نمیتواند پرچمدار مارکسیسم در یک سطح جهانی‌تر نباشد و یا لااقل یکی از مدعیان و طرفهای اصلی بحثهای مارکسیستی در سطح جهانی نباشد. یک مشکل ما این است. مستقل از اینکه بحثهای مارکسیستی در سطح جهانی فروکش کرده یا مُد نیست، ولی اگر مد هم بود، ما چقدر در این سطح کار کرده بودیم؟ این یکی از ضعف های اساسی ماست. به نظر من این یکی از بحثهای اساسی ما است و کافی است این کار را شروع کنیم و به این سمت برویم و یک بار دیگر برای کارگر مسجل شود که ما

حزب و قدرت سیاسی...

پرچمدار مارکسیسم هستیم. الان دیگر گروه‌های سیاسی این را به رسمیت شناخته‌اند و بعضا اذعان میکنند که مارکسیستها اینها هستند و بعضا شروع کرده‌اند به متلک گفتن و میگویند ببینید مارکسیسم اینها چه هست و مارکسیسم این نیست و غیره.

مجلات تئوریک و سیاسی که قدرت تئوریک مارکسیستی و سوسیالیستی این جریان را نشان میدهد باید موجود باشد. برنامه حزب یک نقطه قدرت ما است که دیگران باید در مورد آن بحث کنند و به آن برسند و از آن رد شوند. استدلالات مارکسیستی و نقد مارکسیستی ما هم همین طور است. الان که ما به عنوان یک جریان ضد مذهبی شناخته میشویم، به عنوان یک جریان طاغوتی شناخته نمیشویم، میگویند اینها همان کسانی هستند که برای مذهب تره خُرد نمی‌کردند. همه میگویند که اینها انتقادشان ریشه‌ای است. میگویند که مذهب نباید اصلا وجود داشته باشد و دلیل دارند برای کارشان، ((مذهب را)) کتیف میدانند. اینها مارکسیست‌ها هستند، اینها چپ‌ها هستند. ما اجازه داده‌ایم که یک بار و برای اولین بار در جامعه، کمونیسمی موجود باشد که بدهکار سازش با عواطف توده‌ها و علقه‌های جامعه و خرافات درون جامعه نباشد و بگویند اینها را مبینی؟ ضد مذهب هستند. خیلی‌ها به این خاطر به صفوف ما جلب میشوند و به این خاطر و به دلیل این موضع ما برای مثال در باره مذهب، میروند ببینند مارکسیسم چه میگوید و یا مارکس در این رابطه چه میگوید. و یا بحث ما در مورد حجاب، ناسیونالیسم و سازش ناپذیری عمیق این حزب با ناسیونالیسم، که دیگران به عنوان جوانب منفی ما به آنها مینگرند، در عین حال نقطه قدرت تئوریک این حزب هم هستند.

راجع به مذهب یک نکته دیگر بگویم: راه کارگر پنج سؤال برای من فرستاده بود و پرسیده بود که آیا جواب میدهم که من نوشتم بله جواب میدهم. یکی از سؤالات این بود: رابطه با آمریکا آری یا نه؟ من نوشتم که این سؤال خیلی عجیبی است. چون این سؤال یک پیش‌فرضهائی را با خودش دارد که یک جواب آری یا نه ندارد. چون جواب آری یا نه پیش‌فرضهائی را با خود همراه دارد مثلا اینکه تو در رابطه با یک دولت و دیپلماسی آن اظهار نظر میکنی، مثل اینکه شما قرار است مشاوره بدهید به این دولت. این مثل این است که پرسیده شود ولی فقیه بر پایه قانون و یا بیرون قانون؟ یا ولی فقیه قانونی آری یا نه؟ تو اگر بگویی نه، خوب شما میگویند که ولی فقیه قانونی را قبول داری و اگر بگویی آری خوب شما اصلا طرفدار ولایت فقیه میشوید! و در آخر جوابم به سؤالهای راه کارگر این را نوشتم: رابطه با آمریکا با مخالفت ما روبرو نمیشود. اینکه جریانات اسلامی با آمریکا رابطه دارند یا نه، جزو پروبلماتیک‌های ما بعنوان یک جریان کمونیستی و سوسیالیستی ضد اسلام نیست.

من به جریانات اسلامی از موضع خود به عنوان یک ضد اسلام اشاره کردم. شاید این در برنامه ما نیامده است، اما من خودم را فعال جنبش ضد اسلام میدانم و میخواهم که اسلام جارو شود. اسلام سیاسی یک جریان واقعی است در قرن بیستم و من میدانم که دارد چه به سر هموعان من می‌آورد. من یک جریان ضد اسلام هستم و این یک بحث تئوریک است و نه یک احساس شخصی و ناشی از اینکه یک خانواده نمازخوان نداشته‌ام. ضد اسلام هستم و میتوانم از نظر تئوریک بحث کنم که اسلام دیگر افیون توده‌ها نیست. کوروش مدرسی مطلبی دارد در انترناسیونال که میگوید که مذهب دیگر افیون توده‌ها نیست. کاش اینطور بود. اگر افیون بود ما کارش

نداشتیم، ما در برنامه مصرف مواد مخدر را برای معتادین واقعی آزاد گذاشتیم خوب این یکی، مذهب، را هم آزاد می‌کردیم! این یک جنبش کتیف ضد انسانی است که دارد آدم میکشد و تهدید میکند. آزادی و مدنیت انسان را تهدید میکند. به نظر من مرکز مدنیت امروز در غرب است. جریانات اسلامی اگر بخواهند در غرب بمب بگذارند و خانه‌های مردم را ویران کنند، اولین ضررش را کارگران متقبل میشوند که اینقدر جلو آمده‌اند، بورژواها که خودشان حکومت فاشیستی داشته‌اند و مشکلی با این هم ندارند. اگر دولت الجزایر ادعا کند که این جنایاتی که جریان دارد، زیر سر اسلامیهاست، مردم باور میکنند، چون دیده‌اند که چه ظرفیتی از جنایت در اسلام سیاسی هست. میخواهم بگویم که اینها بحثهای تئوریک هم هست، به شرط اینکه به آن قالب تئوریک هم بدهیم و یکی برود بگوید که اسلام دیگر فقط افیون توده‌ها نیست، بلکه یک جنبش اسلامی در قرن بیستم هست که دارد یک نقش معین بازی میکند.

راجع به بحث فعال و قابل چشمگیر اپوزیسیون بودن، خیلی فاکتورهای قابل شمارش داریم: آکسیونها، روزنامه‌ها، شخصیتها، فعالیتها، تجمعات، میتینگ‌ها، اعتصابها، تظاهرات و غیره. اینها کارهایی هستند که باعث میشود مردم بگویند این یک حزب فعال اپوزیسیون است و جزو نیروهای در صحنه است. گسترش فعالیت تبلیغی، ترویجی، سازمانگرانه و آکسیونی. اینها شرط تبدیل شدن حزب به یک جریان اصلی اپوزیسیون است. الان همه در ایران میدانند که جامعه ایران شامل احزاب سیاسی مختلف است که بخش در داخل و بخشا، به دلیل موقعیتشان در قبال رژیم، مسأله امنیت و اختناق، در خارج متمرکز هستند. منتها یک شرط اساسی این است که این اپوزیسیون اساسا در داخل شکل بگیرد، الان این یک نقطه

ضعف است ولی نباید در این اغراق کرد. شما اگر به نیروی اصلی اپوزیسیون در خارج تبدیل شوید و اگر تشکیلات ما ۶۰ تا ۷۰ نفر را به کار انتقال حزب به داخل اختصاص بدهد و بقیه خارج کشور را روی سرشان بگذارند و هر کس در ایران آوازه این حزب را شنیده باشد، ما به یک معنی بخش فعال اپوزیسیون هستیم. چون فردا در یک روزنامه داخل مینویسند که فلان کس از حزب کمونیست کارگری ایران به یک جلسه ای رفت و جواب فرخ نگهدار را داد و آبرویش را برد. یا فلان کس رفت آنجا و اینها آکسیون گذاشتند، ۳۰۰۰ نفر را جمع کردند در میدان فلان بر علیه ملاقات خاتمی با فلان مقام اروپائی حرف زدند و مردم آنجا رفتند، دست زدند و مواد غذایی به طرف مأموران رژیم پرت کردند و قس علیهذا.

چگونه میتوانیم نشان بدهیم که میتوانیم رهبری کنیم؟ قبل از هر چیز باید نشان بدهیم که رهبری داریم. باید رهبری تو را به عنوان رهبر بشناسند. حزبی که از پشت سنگ یا از پشت دیوار اعلامیه مخفی میدهد، نمیتواند رهبر کسی بشود. بالاخره آدمها به آدمها تأسی میکنند چه در سطح کارخانه، چه در سطح شهر و چه در سطح اجتماعی. شما باید پوستره‌های بزرگ داشته باشید که عکس کاندیدهای ما برای شورای انقلابی، انجمن شهر یا رهبری اتحادیه‌های کارگری و غیره را معرفی کرده باشد. الان وقتش است که رفقا قشنگترین عکسهایشان را آماده کنند تا ما بتوانیم آنها را چاپ کنیم و در روزنامه‌های داخل چاپ شود. بار امنیتی دارد؟ اما آخر شرایط جدید است. همه ما حاضر بودیم در انقلاب ۵۷ قرارهای خطرناک اجرا کنیم. همه ما سفرهای خطرناک کرده‌ایم و تعداد زیادی از رفقا جنگهای خطرناک و کارهای نظامی و محیرالعقول کرده‌اند.

الان شرایط بشکلی است که این عکسها را باید

حزب و قدرت سیاسی...

داد. واضح است که نمیخواهیم لطمه بخوریم. دیوانه که نیستیم، ولی باید رهبری را جلوی دست مردم ببرید. در مقابل طیف عکسهائی که آنها به در و دیوارها میزنند با مرده بادها و زنده بادهای خودشان، ما باید صد برابر عکسهای خودمان را با زنده بادها و مرده بادهای خودمان به در و دیوار بزنیم. من اگر بشنوم که در فلان شهر گفته اند زنده باد رفیق فلانی و مثل اینکه گفته اند زنده باد محمد آسنگران و این از آن مواردی است که من چهارپایه را از زیر پای محمد نمیکشم. خوشحال میشوم از یک چنین پدیده ای و فکر میکنم که اسم خیلی از ما را باید بنویسند. فکر میکنم در هر جا که نفوذ داریم باید بگویند که فلانی را یادت میآید؟ زنده است، رئیس فلان سازمان شده، عضو فلان کمیته است، مسئول فلان کمپین است، اکتیویست فلان جریان است و اگر به لندن بروی اول او را میبینی، اسمش این است. شخصیتها، رهبران، کسانی که به عنوان چهره های ملموس اجتماعی قابلیت گرفتن قدرت سیاسی را دارند، اگر من کارگر در ایران به میدان بیایم، اینها با این حرفهایشان، سر و وضعشان و با این تیپ سیاسی و اجتماعی میآیند سر کار. اینها آدمهای واقعی هستند و نه سازمانهای سیاسی که از پشت یک نام مخفی اعلامیه صادر میکنند. اینها حتی اسمی شان معلوم است و میدانی که پشت این اسم چه آدمی و با چه روش و منش و قیافه ای هست، باید بالاخره با آدمهای واقعی در جلو صحنه ظاهر شد. مردم باید آدمهای واقعی را جلوی چشم خودشان ببینند.

مواضع حزب باید مربوط و دقیق باشد و به مسائل سیاسی جوابگو باشند. یک اتفاقی میافتد باید موضعی گرفت که به درد آن مبارزه میخورد. در نتیجه بخش

زیادی از این کار همان مباحث قدیمی رهبری سیاسی و همان مفاهیمی که در موردش صحبت کرده ایم، است.

و بالاخره باید سرعت عمل داشت. رهبری نمیتواند از پشت کاروان بگوید این کار را بکنید و یا بگوید به نظر من باید آن کار را بکنید. رهبری باید خودش را جلوی صف بگذارد. یکی از رفقا دیروز گفت من مسئول کمیته چطور میباید بدانم که مهاجرانی به خارج کشور آمده است؟ از همان کسانی که قرار است به تو خبر بدهند، حتی باید زودتر خبر دار شوی، اصلا خود تو باید خبرشان کنی! شما باید خبر دار شوی که مهاجرانی دوست دارد به خارج بیاید. ما این سرعت عمل را نداریم.

من میخواستم صحبتیم را با یک نکته تمام کنم و آن هم این است که چه تصویری از خودمان باید به میان مردم ببریم؟ ما باید یک تصویر قابل باور از حزب کمونیست کارگری جلوی مردم بگذاریم و ببریم در خانه هایشان، در کارخانه ها و در خیابانها. تصویر از برنامه حزب، سیاستها و نظراتش. منتها اگر بخواهیم این تصویر را با چند نکته در افکار مردم تثبیت کنیم، چه شاخصهائی باید در اذهان مردم در مورد حزب ما باشد؟

به نظر من باید بگویند: حزب رادیکالیسم افراطی اند، ولی پایشان روی زمین است. تصویری که در ذهن مردم باید باشد این است که بگویند اینها رادیکال افراطی هستند، ولی پایشان روی زمین است. میدانند راجع به چه چیزی حرف میزنند، هوانی نیستند. اهدافشان به شدت افراطی است و الان میخواهند اهدافشان را عملی کنند، ولی هوانی نیستند. میدانند پروسه واقعی مبارزه چه معضلاتی پیش میآورد، بلدند چگونه در هر دیالوگی راجع به کوچکترین مسائل حرف بزنند، بلدند بار بار از نقطه الف به ب ببرند

ولی مداوما میگویند که هدف من فقط همین نیست و میخواهیم ریشه مثلا فلان مسأله را بزنیم. بی نهایت رادیکال، یک رادیکالیسم اجتماعی و نه یک رادیکالیسم سکتی و فرقه ای. باید تصویر مردم از ما یک رادیکالیسم اجتماعی باشد. از نظر من میشود فکر کرد که چه کاری برای مثال رادیکالیسم ما را تقویت میکند، یا یک تصویر غیراجتماعی از ما میدهد و یا بر عکس داریم به خیال خودمان اجتماعی میشویم ولی از رادیکالیسم خودمان کوتاه میآئیم. حواسمان باید باشد که آن جریانی که ما را به سمت قدرت میبرد، رادیکالیسم ما است. باید مردم بگویند که اگر اینها سر کار بیایند یک سری کارها را ممنوع میکنند، خدا پدرشان را بیامزد!

باید یک دولتی بیاید سر کار که بگوید دخترها را باید به مدرسه فرستاد و گرنه هیچ خانواده ای در شرایطی که مدرسه رفتن دختران اختیاری است و آخوند هر روز بالای سرش است، دخترش را به مدرسه نمیفرستد. باید یک دولتی باشد که بگوید اگر آخوند محله مزاحم است، اطلاع بدهید تا مانع ایجاد مزاحمت آخوند شویم.

این مدرن بودن افراطی هم در روش است و هم در فکر. روشهای یک جریان مدرن برای پیش بردن اهدافش، نمیتواند روشهای عقب مانده، پیش پا افتاده و ضعیف باشند. باید ببینند که به طور واقعی این حزب کمونیست کارگری از یک عده آدم تشکیل شده است که بلدند با تجهیزات و در میان رسانه ها و با لوازم پیچیده جوامع امروزی کار کنند. اگر میخواهند در یک جامعه به لحاظ حقوقی مبارزه کنند، بلدند که چه کار کنند و اگر قرار است از طریق خیابانی مبارزه کنند میدانند که چه کار باید بکنند، اگر میخواهند با اتحادیه ها تماس بگیرند راهش را میدانند، مکانیزمهای اداره جامعه را میشناسند، مکانیزمهای راه انداختن سازمانهای توده ای

را میشناسند، مکانیزم راه انداختن سازمانهای خیریه را میشناسند. اگر شما یک جریان مبارز هستید که لوله کشی را دولت میکند و شما فقط خراب میکنید، به نظر من شانس کمی دارید که چنین پدیده ای بشوید.

و بالاخره به نظر من، همه اینهایی که گفتیم اجزائی از جنبش سوسیالیسم کارگری است. میخواهم بگویم که اینها تصویری است از کمونیسم کارگری و اینکه چگونه مارکسیسم را عملی میکنند. اینکه به مردم فقط بگوئیم ما مارکسیستیم، ولی نتوانیم در زندگی مردم تأثیر بگذاریم، چیزی را عوض نمیکند و دو کیلو گوشت چرخ کرده هم به ما نمیفروشند. تئوری مارکسیستی و اینکه ما کمونیست هستیم به خودی خود چیزی نشان نمیدهد ما باید نشان دهیم که یک جریان رادیکالیم، یک جریان مدرن هستیم.

و مردم متوجه باشند که این جریان فوق العاده انسان است، یعنی این جریانی نیست که میخواهد با زور دیلم جامعه را به سمت معینی ببرد، کسی زیر دست و پای این سازمان له نمیشود. قدرت این سازمان در به قدرت رسیدن انسانیت است. این را چگونه میشود نشان داد؟ به نظر من ما در این زمینه ضعف داریم. درست است که در نوشته هایمان و ادبیاتمان از انسانیت دفاع میکنیم، ولی رابطه واقعی ما با مردم بر این مبنا نیست. من این طور میبینم. اینکه آدمها را میپرانیم، آدمها را میچلانیم، اینکه به خودمان و به همدیگر رحم نمیکنیم، در خیلی جاها به حقوق مدنی همدیگر و حرمت همدیگر رحم نمیکنیم. به نظر من این نقطه ضعفی است که از بیرون دیده میشود. در یک پلنوم اشکالی ندارد، میگویند فرقه ای است که همدیگر را اذیت میکنند. اما از بیرون وقتی دیده میشود، این جالب نیست. به نظر من اساس ما، انسانیت ما است، مدنیت ما است، محترم دانستن حقوق حقه آدمها حتی وقتی مخالف خونی ما باشند.

حزب و قدرت سیاسی...

اگر از من بپرسند من میگویم که میخواهیم به طور جدی در جدال قدرت در جامعه ایران دخالت کنیم و دخالت محسوس داشته باشیم. ما در این موقعیت قرار گرفته‌ایم. اگر بحث من بخواهد جمع‌بندی ای داشته باشد این است که این دوره یکی دو ساله در رابطه حزب کمونیست کارگری با قدرت سیاسی تعیین کننده است.

ممکن است الان اعداد و ارقام و پارامترهای اجتماعی نشان دهند که ما قابلیت این را نداریم که برویم کل قدرت را بگیریم. من مطمئن نیستم. بستگی دارد در ماههای آینده چه بر سرمان می‌آید. نمیدانم بلشویکها در انقلاب فوریه با چه انرژی و توانی وارد انقلاب روسیه شدند. ولی میدانم که آنها در رهبریشان، در بافتشان و در رابطه‌شان با طبقه کارگر روسیه، این ملزوماتی را که از آنها صحبت کردم داشتند که بتوانند در یک بزنگاه تاریخی نقش بازی کنند. ما از این محروم نیستیم. نمیگویم که ما میتوانیم. نمیخواهم تهییج الکی بکنم و نمیخواهم خودمان را شیر بکنم. اما میگویم بطور ابژکتیو کلاهان را قاضی بکنید، هر کس کلاهش را قاضی بکند اگر ما را در این موقعیت ببیند، این انتظار را از ما خواهد داشت که در آینده سیاسی آن مملکت آن نقشی را بازی کنیم که ظاهراً تا به حال هیچ حزبی برای ایفای این نقش وجود نداشته است. چپ ترین احزاب آن کشور یا اجتماعی نبودند و آنهایی که اجتماعی بودند، مثل حزب توده، چپ نبودند، کمونیسم کارگری نبودند و اگر هم بوده باشند باید یک کمیته‌ای تشکیل بدهیم بروند تحقیق کنند و ببینند کمونیسم کارگری بوده است یا نه؟

این وظیفه‌ای است برای ما که آگاهانه، متحد و با یک نقشه سیاسی توافق شده و با همه سرها به یک طرف، و با بیشترین کارائی و افیشتسی سیاسی به سرانجام برسانیم و امیدوارم که از این کنگره به توانیم این طور بیرون بیاییم.

کف زدن حضار*

تصویر را از انقلابیون در ذهن مردم ببینید که میگویند اینها آدمهای پاک و شریف جامعه هستند، اینها قهرمانان جامعه هستند. اگر سیاسی و رادیکال آن جامعه باشید ولی به طور واقعی در دل مردم جای نگیرید، ممکن است بُرد داشته باشید، اما در تحلیل نهائی به جایی نمیرسد و زوال پیدا میکند.

رفقا! من بحث را در محدوده کلیات نگه میدارم. در همه این قلمروهایی که گفتم ما پیشروی هائی کرده ایم که الان بتوانیم انتظار داشته باشیم که حزب در بحث قدرت سیاسی دخالت فعالی داشته باشد. شانس آوردیم مقوله قدرت سیاسی دارد دوباره باز میشود. وقتی میگویم قدرت سیاسی منظورم کل قدرت دولتی نیست، منظورم کشیدن یک سرلحاف قدرت و دعوا بر سر آن است. این برای ما مقدور شده است. حزب کمونیست کارگری از نظر موقعیت تشکیلاتی به این موقعیت رسیده است که خودش را در انتظار عموم به نمایش بگذارد و مردم ببینند که هست. حزب کمونیست کارگری آنقدر آدم دارد که در خیلی از قلمروها بتواند نیروهای مادی را جابجا کند. حزب کمونیست کارگری آنقدر در سیاستهایش حقانیت دارد که مردم بگویند باید جا برای این حقایق باز شود.

چند ضعف اساسی داریم که در روز اول گفتم و تکرار نمیکنم. ما باید این ضعفها را بر طرف کنیم. ولی رفقا ما به هر حال در بقای این سنت میتوانیم نقش بازی کنیم. اگر نتوانستیم قدرت را بگیریم و حزب کمونیست کارگری منکوب شده باشد، عده دیگری ادامه خواهند داد برای اینکه این سنت باید باشد تا در شرایطی بهره بدهد. ولی هدف این دوره ما، هدف روتین همیشگی جنبش ما نیست که آن اهداف و آرمانها و خطوط فکری را زنده نگهداریم. هدف ما باید خیز برداشتن و دخالت در سرنوشت قدرت سیاسی باشد. اقلاً باید در جدال بر سر سرنوشت جامعه دخالت کنیم.

از کودک و حقوق کودک دفاع میکند. این دفاع واقعی ما از حقوق کودک است و نه اینکه بخواهیم هیزم بیاوریم برای یک مبارزه دیگر و گویا این کلک ماست. ما باید بگوئیم کار داریم و شغل داریم، اما حاضریم برای حقوق کودک کتک هم بخوریم، مسأله واقعی ما است. - نشریاتمان با چه زبانی نوشته میشوند؟ این به نظر من مهم است. دادن یک تصویر انسانی قابل لمس و دوست داشتنی از حزب، وظیفه همه ماست، تنها وظیفه همه ما در رابطه روزمره است. و به نظر من باید کاری بکنیم که دوستی و آشنائی با یک عضو حزب کمونیست کارگری، احساس محبت به کل حزب را بوجود بیاورد. این شاید شبیه یک موعظه اخلاقی به نظر بیاید. ولی به نظر من احزاب عبوس تا یک حدی میتوانند جلو بروند.

در بحث سناریو سیاه ما چه گفتیم؟ گفتیم که اگر در یک وضعیت سناریو سیاه، جائی دست ما بیفتد با تمام نفرتی که از "امپریالیسم" و با تمام انزجاری که از "عوامل دست نشانده اش" داریم، هر کس، از پزشکان بی مرز تا یونیسیف میتواند روی ما حساب کند که اگر چیزی را میخواهی به مردم برسانی، ما جاده را باز میکنیم. ما معاش مردم را گرو نمیگیریم. حتی اگر بدانیم با زدن چند خمپاره به مناطق مسکونی، دشمن را به عقب نشینی وادار میکنیم، این کار را خواهیم کرد. باید این تصویر جا بیفتد. برای اینکه در انقلابات بزرگ این

به علاوه رابطه ما با مردم هم چنین رابطه ای است مبتنی بر محبت. من روز اول گفتم اگر دنیا دست ما بود، امروز یک مقدار زیادی خوشبختی داشتیم. منظور از خوشبختی فقط خوشبختی خودت و خانواده ات که نیست. خوشبختی آدمهایی است که نمیشناسی، خوشبختی کسانی است که دل خوشی از تو ندارند و یا پارسال با تو دعوایشان شده است، یا رنگشان چیز دیگری است و یا نژاد و قومیتش چیز دیگری است و دو سه بار هم با قوم شما جنگ کرده است. خوشبختی آدمهاست و این خوشبختی و تعلق خاطر به خوشبختی و رفاه و آسایش و لیخند و خنده و امنیت زندگی انسانها، باید خودش را در حرکت هر روزه ما نشان بدهد. اگر در جلسه‌ای شرکت میکنیم، جلسه‌ای برگزار میکنیم و یا کسی را به خانه حزب دعوت میکنیم، اگر رابطه ای میگیریم با مخالف خودمان، اگر داریم در یک پلمیک سیاسی با کسی شرکت میکنیم، خلاصه در همه فعالیتهای ما باید خودش را نشان بدهد. این حزب کمونیستی با این عظمت نمیتواند فقط جنگ کند، یک جا هم باید کمک کند. اهمیت فدراسیون پناهندگان در دادن یک چهره انسانی این است. اگر شورای پناهندگان فقط قرار بود طرفدارهای خودش را از ترکیه بیرون بیاورد، این چهره فراهم نمیشد. هیچوقت فراهم نمیشد. اهمیت کار برای حقوق کودک، اگر شروع بکنیم، این است که مستقل از رنگ و نژاد و خانواده

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

www.m-hekmat.com/



هیات دائر حزب پاسخ میدهد راست و گرانی، کمونیستها و شورش گرسنگان، سیاستهای پوپولیستی و آنارکو پاسیفیستی

اقتصادی، از جمله دولت، سازمانده استعمار شدید کارگران در ایران است. این خصوصیات سرمایه داری نظم نوینی است که در کشورهایمانند ایران تنها میتواند بر اختناق و سرکوب شدید و فقر و فاقه مردم خودش را سرپا نگهدارد. سیاست دنبال "مافیا" رفتن یعنی سیاست تأیید ضمنی و مستقیم نظام موجود و دولت و بخشهایی از حکومت در مقابل "تعدادی مافیای خود سر!" "آزادها" هم مضمون همین خط را دنبال میکند. این ترم میخواهد بگوید که سرمایه ها در ایران تنها در دست فرزندان سران حکومتی است که به اصلاح "رانت خواری" میکنند! چه کسی نمیداند در سرمایه داری هائی مانند ایران انواع فساد و جنایت و چپاول با استفاده از امکانات دولتی و قدرت صورت میگیرد؟ مگر در دوره شاه همین اتفاق نمی افتاد؟ این بحث تلاش میکند بین "سرمایه داران خوب" و "آزادها" تفاوتی قائل شود و توهمی را پرچم اعتراض مردم کند. این کلاه گشاد نباید سر کارگران رود. طبقه کارگر علیه کاپیتالیسم و نفس این نظام با تمام جناحهایش سر جنگ دارد و این نظام و دولتش را مسبب این اوضاع میدانند.

وضعیت فعلی را ناشی از "بی لیاقتی آخوندها در اداره اقتصاد" نتیجه گرفتن از همه اینها مضحک تر است. این خط شناخته شده سلطنت طلبان است که دنبال اعاده قدرت هستند. تمام مشکل اینها با جمهوری اسلامی اینست که صلاحیت اداره مملکت را ندارند و به اصطلاح در اداره چرخه استعمار و اختناق "بی لیاقت" هستند. فکر میکنند جمهوری اسلامی درست نمیتواند از "عزت و منافع ملی ایران" دفاع کند. از این بگذریم که در این سالها همین جریان بکرات دنبال سیاستهای جمهوری

"مافیای اقتصادی و آزاده ها" و یا وضعیت فعلی را ناشی از "بی لیاقتی آخوندها در اداره اقتصاد" نتیجه گرفتن، سیاستهای شناخته شده راست و بخشهای مختلف بورژوازی ایران است. کسی که وضعیت امروز را به "مافیای اقتصادی و آزاده ها" نسبت میدهد، دارد میگوید نه فقط سرمایه داری در ایران بلکه خود حکومت اسلامی مقصر این وضع نیست. بلکه چند باند مافیایی هستند که اگر دولت و آقا دست اینها را کوتاه کنند وضع بهتر میشود! این استدلالهای تیپیک حزب توده و جریانات ناسیونال رفرمیست و ملی اسلامی ها است. همان سیاستی که همواره بخشی از بورژواها را "ناجی" کارگران جلوه میدهد و فراخوانش به کارگران اینست که پشت سیاستهای اقتصادی این یا آن بخش بورژوازی بروند. باید پرچم "مافیای اقتصادی" را دست کارگر و اعتراض علیه گرسنگی داد تا پرچم مقابله با سرمایه داری را بعنوان مسبب واقعی این وضعیت از دست شان گرفت و پائین کشید. باید نیروی کارگران و پتانسیل اعتراضی مردم را به این جهت سوق داد تا شاید مردم محروم بین بد و بدتر به اولی رضایت دهند و در جنگ جناحها نیروی این یا آن کمپ مرتجع بورژوائی شوند. این خطی است که بخشا آگاهانه و بخشا ناآگاهانه و سهوا سرمایه داری و حکومت اسلامی را از تیر رس انتقاد و اعتراض کارگر دور میکند. حقیقت اینست که حکومت اسلامی حکومت باندهای مافیایی است. یک مشت آدمکش و مرتجع و باندهای متفرقه و کانگسترهای سیاسی و نظامی و اقتصادی به تمام قدرت و امکانات جامعه ایران چنگ انداختند. بزرگترین مافیاهای اقتصادی در ایران طرف قرارداد با کمپانیهای بین المللی است. بزرگترین مافیای

است. وضعیت امروز دنیا عموماً و وضعیت گرسنگان در چند ده کشور جهان خصوصاً، نتایج کارکرد سیستم سرمایه داری، عمیق تر شدن شکافهای طبقاتی، تعرض به دستاوردهای دهه های متمادی مبارزات کارگری، و در یک کلام بن بست و استیصال سرمایه داری از تأمین و رفع نیازهای بدوی مردم است.

اطلاق "بحران مواد غذایی" به وضعیت امروز گمراه کننده است. کسی که مسئله را به این صورت میپذیرد، بناچار راه حل آنرا هم در دستکاری و اصلاح این یا آن دپارتمان اقتصادی و سیاست تولیدی مثلاً در بخش کشاورزی یا صنایع مواد غذایی جستجو میکند. دلایل جهانی را به "تغییر الگوهای مصرف" و "تغییرات در فاکتورهای تولید مواد غذایی" محدود میکند. مواردی که مطلقاً توجیه کننده وضعیت امروز نیستند. اگر "توجهی" پشت این نوع استدلال ها هست اینست که دولتها و طبقه حاکم در هر کشور گریبان خود را از مسئولیت در قبال این وضعیت رها کنند. مسئله را جهانی اعلام کنند و بر تداوم سیاستهای فعلی تأکید کنند. این موضع جریانات راست و بورژواها چه در قدرت و چه در اپوزیسیون است. در صورتی که در دنیای امروز تأمین رفاه و سعادت همگان، آنهم در اوج ثروت و تکنیک و دانش و توان غول آسای تولیدی، امری ممکن و عملی است. این تبلیغات نیست، واقعیتی ساده است و با هر محاسبه ای میتوان به این نتیجه رسید. آنچه مانع است و باید از سر راه برداشته شود، نظم مدافع وضع موجود است که بنا به ماهیت ضد بشری سرمایه بخش عظیمی از مردم را به فقر و فلاکت و گرسنگی رانده است.

همینطور استدلالهایی مانند وجود

یک دنیای بهتر: قیمت کالاهای مورد نیاز زندگی مردم در ماههای اخیر افزایش سرسام آوری یافته است. بخشهای وسیعی از مردم حتی توان تأمین اقلام ابتدایی زندگی را بسادگی ندارند. فلاکت یک واقعیت زندگی کارگر و مردم زحمتکش در ایران است. تفسیرها و نگرش ها متفاوت است: برخی دلایل این وضعیت را عمدتاً بحران مواد غذایی در جهان، برخی ناشی از وجود "مافیای اقتصادی و آزاده ها" و برخی دیگر ناشی از "بی لیاقتی آخوندها در اداره اقتصاد" میدانند. واقعیت کدامست؟ این گرایشات تمایلات کدام نیروهای اجتماعی را بیان میکنند؟

سپاوش دانشور: یک واقعیت در ابعاد جهانی اینست که هر روز بیشتر از دیروز طبقه کارگر و اقشار کم درآمد بتدریج فقیرتر میشوند. توان اقتصادی و استفاده از مینیمم نعمات موجود را که خود تولید کرده اند بیش از پیش از دست میدهند. در بخشهایی از دنیا گرسنگی و فلاکت توده عظیمی از کارگران و محرومان را تهدید میکند. عده زیادی فی الحال گرسنه هستند و نه تنها بهبودی را در چشم انداز نمی بینند بلکه تعداد بیشتری در صف ورود به خیل گرسنگان هستند. اما این یک تصویر یک بعدی از واقعیتی چند بعدی است. یک بعد مهم دیگر این واقعیت اینست که در جهان ثروت و امکانات در حد بالائی نه فقط برای تخفیف و حل فوری بحران امروز وجود دارد بلکه بشر امروز با این توان و تکنیک و دانش میتواند مرفه زندگی کند و سرمایه داری نمیگذارد. این درست است که سطوح مختلف گرانی، کمبود، فقر و گرسنگی "جهانی" است، اما برای بخشی نیز ثروتهای افسانه ای و دسترسی به امکانات وسیع و نجومی نیز "جهانی"

هیات دائر حزب پاسخ می‌دهد...



مخازن فکری سرمایه داری هر یک تلاش میکنند که علت این بحران را توضیح دهند. دلایل ارائه شده، علیرغم تفاوت هایشان در یک چیز شریک اند، همگی نوک نیز نقد را از پایه های نظام سرمایه داری منحرف میکنند. بطور مثال اتخاذ سیاست های نادرست برای تولید سوخت جایگزین نفت، یا اتخاذ سیاست های اشتباه و یک جانبه باصطلاح سبز (سیاست هایی که به محیط زیست آسیب نمیرساند) بعنوان یکی از دلایل مطرح میشود. ممکن است چنین سیاست هایی در تشدید و تسریع این شرایط نقش داشته باشد اما (1) موجد این شرایط نیست و (2) خود این سیاست ها نتیجه حاکمیت سرمایه بر جهان است. نظامی که تنها نقطه محرکه اش سود است و کاملا تحت حاکمیت جنون بازار و نه خرد دیکته شده از نیازهای انسان و جامعه قرار دارد.

برخی گرایشات دیگر گلوبالیزاسیون را دلیل این شرایط خطیر و اسفناک میدانند. اینها نیز سوراخ دعا را گم کرده اند. مقصر اصلی سرمایه و نظام سرمایه داری جهانی است. باید مقصر اصلی را به مردم معرفی کرد. پاسخ به این بحران عمیق و بسیاری از مصائب و بدبختی های دیگر مردم جهان سرنگونی سرمایه و برقراری سوسیالیسم است. این واقعیت را باید به مردم گفت. باید پوچی کلیه توجیحات بورژوازی جهانی را افشاء کرد. این یک بخش مهم یک سیاست کمونیستی در قبال این شرایط است. مردم زحمتکش باید دشمن اصلی شان را بشناسند. یک تلاش گسترده در نقد سرمایه و نظام سرمایه داری در ایجاد این فقر و فلاکت برای میلیون ها انسان یک جزء مهم سیاست کمونیستی است.

متاسفانه در حال حاضر شرایط در سطح جهانی برای یک حمله همه جانبه علیه سرمایه مهیا نیست. در واقع آنچه که باید انجام شود عملی بنظر نمیرسد.

سلطنت طلبان در سیاست ایران و کلا کمرنگ شدن جایگاه شان در معادلات جهانی بعد از جنگ سرد مربوط است، یک دلیل اساسی آن دفاع پرشور اینها از نظام بردگی سرمایه داری است که "انتقاد" آنها به این وضعیت را مشروط میکند و لاجرم به این شکل کمیک و نامربوط درآورده است. آنچه مینیم واقعیت سرمایه داری امروز است و گرایشات موجود، چه در سطح جهانی و چه در قلمرو سیاست ایران، پرچمداران همین نظام و حفظ وضع موجوداند که هر کدام تلاش میکنند اعتراض جامعه را پشت پرچم جناح معینی از بورژواها ببرند. کارگران باید بدون ابهام دست رد به سینه اینها بزنند و آلترناتیو روشن اجتماعی و طبقاتی و مطالبات فوری خود را مطرح کنند.

یک دنیای بهتر: بحران مواد غذایی گوشه ای از بحران جهانی سرمایه داری است. سازمانهای بین المللی سرمایه در سطح جهان به تکاپو افتاده اند. خطر شورش گرسنگان امنیت سیاسی سرمایه در بیش از ۳۷ کشور را تهدید میکند. خطوط عمده یک راه حل کمونیستی در قبال این وضعیت چیست؟ وظایف کمونیستی در قبال این شورشهای احتمالی چیست؟ چه باید کرد؟ چه میتوان کرد؟

آذر ماجدی: این بحران گسترده فقر و گرسنگی، همچون فقر و گرسنگی ای که فی الحال بخش وسیعی از مردم جهان را در اسارت خود گرفته، نتیجه حاکمیت سرمایه بر جهان است. سرنگونی سرمایه تنها راه حل واقعی محو فقر است. این پاسخ روشن و صریح به مساله است. اما پاسخ کمونیستی نمیتواند صرفا به ارائه راه حل نهایی خلاصه شود. سوال اینجاست که چگونه میتوان این راه حل را متحقق کرد.

اسلامی افتاده است و جناح های افراطی شان عملا در مضحکه ناسیونالیستی و تبلیغات فاشیستی برسر نام خلیج و سه جزیره کنار جمهوری اسلامی قرار گرفتند. ما وارد این جنگ خانگی "صلاحیت و عدم صلاحیت" بورژواها نمیتوانیم بشویم. از نظر ما کمونیستها و طبقه کارگر هیچکدامشان صلاحیت ندارند و میخواهیم نظام شان را سرنگون کنیم. تنها باید این را تصریح کنیم که اینها ناچارند بگویند "خوب مسئله گرانی جهانی است" تا توقع مردم در ایران بالا نرود. ناچارند بحث "لیاقت و عدم لیاقت" را مطرح کنند چون خودشان هم باشند همین سیاستها را کم و بیش دنبال میکنند و نمیتوانند نفس سرمایه داری را زیر سوال ببرند. در این منگنه مجبورند بحث را به سطح پوک و عوامفریبانه "لیاقت و صلاحیت" تنزل دهند. سلطنت طلبان و کلا بورژوازی ایران در اپوزیسیون در این مورد مشخص هیچ راه حلی ندارد. تنها از این وضعیت برای طرح اختلافش با جمهوری اسلامی استفاده میکند. یک تصور عقب مانده و در بهترین حالت خوش خیال نیز در این اظهارات سلطنت طلبان وجود دارد و آن اینست که فکر میکنند آخوند جماعت همان خرسواران قدیم دهات هستند! فکر میکنند این بیسوادها چگونه میتوانند مملکت را اداره کنند! نمیبینند که خودشان فریز شدند و در دهات ماندند و لاجرم دنیا را از دوربین دهات میبینند. این حقیقتی است که رژیم اسلامی رژیم مطلوب سرمایه در ایران سال ۵۷ نبود. رژیمی تحمیلی و اجباری بود برای نگهداشتن سرمایه داری و رفع خطر از آن در مقابل تعرض چپ و کارگر. اما نه این رژیم با توان و توشه خودش سرکار آمد و نه با همان توان و توشه سرپا ماند و به تکنولوژی ساخت بمب هسته ای نائل شد! به هرحال این استدلالها اگر یک دلیل اش به معضلات

اما در هر شرایطی باید کوشید مردم را علیه فقر و گرسنگی سازمان داد. باید کوشید عوارض این بحران گرسنگی هر چه بیشتر متوجه بورژوازی و نظام سرمایه جهانی باشد. باید فعالانه برای کاهش عوارض مرگبار این بحران تلاش کرد. در اینجا مساله بر سر توازن قدرت سیاسی میان مردم از یک سو و سرمایه و دولت های سرمایه داری است. لذا استراتژی کمونیستی باید اقدامات معینی را برای کاهش جدی عوارض این گرسنگی برای مردم تعیین کند. این استراتژی در دو سطح داخلی و جهانی میتواند معین شود. روشن است که از زوایای مختلف شرایط در هر کشوری متفاوت است. اما تغییر جدی توازن قوا میان مردم و دولت میتواند و باید یک رکن اساسی هر مبارزه جدی علیه گرسنگی باشد. در هر جامعه ای مردم باید در شکلی سازمان یافته دولت را هدف گیرند و دولت را برای کاهش عوارض این شرایط تحت فشار قرار دهند. این یک استراتژی عمومی است که در هر کشوری باید به اقدامات معینی ترجمه شود.

اکنون سازمان های بین المللی، از قبیل سازمان ملل از این سخن میگویند که ظرف چند سال آتی چند میلیون نفر به جمعیت گرسنگان دنیا افزوده میشود. کسی از ممانعت از شکل گیری این شرایط صحبت نمیکند، (به این خاطر که تحت نظم حاکم کنونی عملا غیر ممکن است) همه این جریانات نگران شورش گرسنگان و تاثیر این شورش بر نظم جهانی هستند. لذا تلاش ها معطوف به کاهش امکان شورش و در صورت وقوع کاهش عوارض شورش ها است. خود این واقعیت، یعنی اولویت سازمان های بین المللی، بروشنی وارونگی این نظام را افشاء

هیات دائر حزب پاسخ میدهد...



سهم اقلیتی را رفاه و بهره مندی از محصولات تولید شده همگان، تعیین کرده است؟

اما گرانی سرسام آور و فقر فقط به گرسنگی ترجمه نمیشود. یک بررسی ساده رابطه مستقیم و یک به یکی میان فقر و گرانی را با برخی از مصائب اجتماعی نشان میدهد. میتوان دید که با گسترش فقر چه تعداد دختران دیگری که برای گذران زندگی و امکان تامین هزینه دانشگاهی ناچار به تن فروشی میشوند. میشود محاسبه کرد که چه تعداد کودکانی روی دست پدران و مادرانشان درد خواهند کشید و شاهد عجز والدین در تامین امکانات درمانی برای خود خواهند بود! میتوان بسادگی مشاهده کرد که چه تعداد انسانها از خوشی و شادی محروم خواهند شد. چه تعداد افسرده و دچار دیپرسیون خواهند شد. و چه تعداد روز را بدون هیچ عشق و امیدی در گوشه ای به شب خواهند رساند. این تنها گوشه ای از جنایتی است که فقر و نظام سرمایه داری و حکومت اسلام هر روز بر مردم اعمال میکند.

از طرف دیگر، مبارزه علیه گرانی و فقر و فلاکت ناشی از آن یک عرصه اصلی نبرد طبقاتی است. حتی متفکرین بورژوازی هم انکار نمیکند که جامعه معاصر جامعه ای طبقاتی است و مبارزه کار و سرمایه اصلی ترین کشمکش جوامع سرمایه داری است. مبارزه ای دائم، گاه پنهان و گاه آشکار. این مبارزه در عین حال بر سر سهم کارگر و مردم زحمتکش از زندگی است. از طرف دیگر از جانب سرمایه تلاشی ضد انسانی برای انباشت سرمایه و سود و استثمار همه جانبه کارگر

کردم که چندی پیش یکی از مسئولین حکومت اسلامی (معاون اقتصادی برنامه ریزی دولت احمدی نژاد) جمعیت زیر خط فقر را ۱۴ تا ۱۵ میلیون نفر اعلام کرد. اما برخی دیگر از "خودبها" ناچارا اعلام کردند که این آمار فقط مربوط به "خط فقر خشن" است و نه "خط فقر"! اختراع مقولات این چنینی فقط از ذهن علیل مرتجعین اسلامی ساخته است! میگویند جمعیت زیر "خط فقر" بیشتر از ۵۰ در صد است. یعنی بیش از ۳۵ میلیون نفر از مردمان در یکی از ثروتمندترین کشورهای منطقه نمیتوانند حتی از زندگی ای برخوردار باشند که با "خط فقر" تعریف شده توسط اوباش اسلامی حاکم، تامین شود. واقعا شرم آور است! این یک جنایت سازمان یافته و میلیونی علیه مردم است.

اما ۳۵ میلیون، ۵۰٪ جمعیت، تنها ظاهرا چند رقم هستند. آمارند! و "آمار" جوهر درد و رنج و مصائب انسانها را منعکس نمیکند. این آمار آنقدر تجریدی و آبیستره هستند که هیچ بیانی از درد شکم کودکان گرسنه، از درد والدینی که باید شاهد بیماری و عدم امکان درمان فرزندان خود باشند، از درد کارگر هفت تپه که فریاد میزند: "این بچه گرسنه وعده و وعید سرش نمیشه" بدست نمیدهند. هیچ آماری عمق فاجعه ای را که گریبان دهها میلیون انسان را هر روزه گرفته است، بیان نمیکند. گرانی فاجعه ای دائمی تر است. حتی یک سونامی نیست که بالاخره آغاز و پایش روشن است. نازل میشود، نابود میکند. و بالاخره تمام میشود. اما گرسنگی درد هر روزه تری است. گرسنگی کودک و درد پدر و مادری است که باید شاهد نابودی تدریجی فرزندان خود باشند. نابوری فرزندی است که نمی فهمد چرا والدینش قادر به تامین غذا و زندگی مناسب برایش نیستند؟ درک نمی کنند که چه واقعیت ضد انسانی ای سهم اکثریت عظیمی را گرسنگی و خط فقر و

خارج کردن مواد اولیه غذایی از بازار است. حتی برخی سخنگویان سازمان ملل از خارج کردن این مواد از بازار بورس سخن میگویند. باید از چنین شرایطی استفاده کرد و خواست رادیکال خارج شدن مواد اولیه غذایی انسان را از بازار بطور کلی مطرح کرد. زمانی که همه از مرگ میلیون ها نفر از گرسنگی سخن میگویند، چنین مطالبه ای میتواند پشتیبانان بسیاری پیدا کند. راه اندازی و سازمان دادن یک جنبش بین المللی علیه گرسنگی که نقد را کاملا متوجه سرمایه جهانی میسازد، فشار سیاسی بر دولت ها و سازمان های بین المللی قرار میدهد و مطالبه خارج کردن مواد اولیه غذایی از بازار را مطرح میکند، میتواند یک پاسخ رادیکال، عملی کمونیستی اورژانس و کوتاه مدت برای این بحران خطیر مرگ آور باشد.

یک دنیای بهتر: جایگاه و اهمیت مبارزه علیه این وضعیت در شرایط کنونی ایران چیست؟ چه مطالبات و پرچم سیاسی ای در قبال این وضعیت فلاکت آفرین اقتصادی باید برافراشته شود؟ رؤس استراتژی سیاسی در این شرایط در قبال این وضعیت کدامست؟

علی جوادی: به دلایل مختلف مبارزه علیه گرانی و فقر و فلاکت یک عرصه اصلی مبارزه طبقاتی و همچنین مبارزه علیه رژیم اسلامی است: ۱- در حال حاضر فقر و فلاکت زندگی و سرنوشت اکثریت عظیمی از مردم را در چنگال خود به اسارت گرفته است. ۲- مبارزه علیه فقر یک جبهه تعیین کننده مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری و نظام اسلامی حافظ این مناسبات ضد انسانی در جامعه است. مبارزه علیه فقر و گرانی مبارزه ای برای یک زندگی انسانی است.

در مصاحبه ای با پروین کابلی در نشریه سازمان آزادی زن اشاره

میکند. حتی در شرایط وقوع چنین بحران عمیق و خانمان براندازی که به مساله مرگ و زندگی میلیون ها انسان مربوط میشود نیز نقطه عزیمت اینها نه انسان، نه حیات و رفاه انسان ها، بلکه حفظ نظام از خشم گرسنگان است.

باور نکردنی است. اما واقعیت دارد. اولین باری که سازمان ملل در سطح عمومی و در رسانه ها خبر بحران خطیر گرسنگی را مطرح کرد، این خبر تحت الشعاع بیان هراس از شورش گرسنگان و تاثیر آن در بهم ریختن ثبات سیاسی جهانی قرار گرفت. لذا از این امامزاده ها انتظار معجزه نباید داشت. بلکه باید کوشید آنها را تحت فشار گذاشت. در سطح بین المللی باید بتوان یک جنبش جهانی علیه گرسنگی سازمان داد که نوک تیز حمله را متوجه دولت های "جوامع ثروتمند" میکند و با سازمان دادن یک جنبش قوی این دولت ها و سازمان های بین المللی را برای کاهش جدی عوارض گرسنگی تحت فشار میگذارد. در غیر اینصورت این دولت ها و سازمان های متبوع شان هیچ حرکت و اقدام جدی برای رفع یا کاهش عوارض این بلای خانمان برانداز انجام نخواهند داد. یک وجه مهم کارشان به نمایش تبلیغاتی اختصاص خواهد یافت، به همراه ارسال مقداری مواد غذایی و یک سری تحرکات دیپلماتیک و بوروکراتیک تمام کاری است که اینها، اگر بحال خود رها شوند، انجام خواهند داد. سازماندهی یک جنبش وسیع علیه گرسنگی برای تحت فشار گذاشتن این نهادها تنها راه عملی پاسخگویی اورژانس به این شرایط خطیر است.

یک سیاست رادیکال که در شرایط حاضر برای آن گوش شنوا وجود دارد، طرح مطالبه

هیات دائر حزب پاسخ می‌دهد...

عمیقا انسانی است.

است. در این جامعه هر چقدر که کارگر بیشتر کار میکند بر ثروت و قدرت سرمایه می‌افزاید و در عین حال خود محروم‌تر میشود. هدف فعالیت اقتصادی در این نظام رفع نیازمندیهای آحاد جامعه و بالابردن رفاه و خوشبختی و سعادت انسانها نیست. سود و انباشت سرمایه هدف هدف مستقیم و بلاواسطه هستند. و انباشت بیشتر یعنی محرومیت بیشتر، یعنی شکاف طبقاتی عمیق‌تر. ما کمونیستها عار داریم که اهدافمان را پنهان کنیم. هدف ما تغییر بنیادی چنین مناسباتی است. ما برای لغو کار مزدی و نابودی استثمار طبقاتی و استثمار انسان از انسان مبارزه میکنیم. ما برای نظامی مبارزه میکنیم که نتوان ابزار تولید و توزیع و به تبع آن اقلام مورد نیاز زندگی مردم را به انحصار و یا بهتر بگویم به گروگان گرفت و تنها زمانی به کار انداخت که برای سرمایه سود تولید میکنند. چه کسی گفته است که تامین معیشت و اقلام زندگی مردم باید عرصه ای برای سود آوری باشد؟ تابع و اسیر قوانینی باشد که خود میگویند "کور" است. "نامری" است. حس ندارد. چشم ندارد. ما برای جامعه ای مبارزه میکنیم که برخورداری از زندگی انسانی، برخورداری از آذوقه مناسب، مسکن مناسب، بهداشت و درمان مناسب، آموزش و تفریح مناسب حق انکار ناپذیر و نه امتیاز هر انسانی است که به این جهان چشم گشوده است. تمامی انسانها مستقل از جایگاه و موقعیت اجتماعی و اقتصادی شان به صرف چشم باز کردن در این جهان باید از آن برخوردار شوند. وقتی حق برخورداری از آب و غذا و مکان زندگی را به پول گره میزنند، دارند عملا حق حیات را مشروط و محدود میکنند. ما خواهان در هم شکستن این مناسبات هستیم. مبارزه علیه فقر، مبارزه علیه گرانی یک جنبه مهم چنین مبارزه سرنوشت سازی است. این یک مبارزه

نظامی است. رکن دیگرش مبارزه برای خارج کردن پروسه تولید و توزیع اقلام ضروری و مورد نیاز مردم از حوزه تولید کالایی و کنترل سرمایه و نظام اسلامی بر این پروسه است. اما چگونه؟

چه مطالبات و پرچمی بر این مبارزات باید حاکم باشد؟ ما هم برای بهبود روزمره زندگی مردم مبارزه میکنیم و هم برای نابودی مناسبات اقتصادی و سیاسی ای که بوجود آورنده چنین شرایط ضد انسانی ای هستند. پرچم این مبارزات هم نتیجتا و منطقا باید هر دو قلمرو مبارزه ما را پوشش دهد. ما از آن دسته "چپ‌های" مایخولیایی نیستیم که گسترش فقر و فلاکت را عاملی در جهت "انقلابی" شدن و "رادیکال" شدن جامعه میدانند. به مبارزه برای بهبود و رفهم در زندگی روزمره انسانها کم بهاء میدهند. ما چنین نگرشی را عمیقا ارتجاعی میدانیم. از طرف دیگر ما رفرمیست نیستیم. فقط برای بهبود جزئی زندگی مردم مبارزه نمیکنیم. ما علل درد و مصائب زندگی مردم را میشناسیم. ما در عین حال دست به ریشه میبریم. ما راه حل دردها و ناهنجاریهای زندگی مردم را میشناسیم. این حقیقت نقطه قدرت مبارزه ماست. ما میدانیم تا زمانیکه نظام سرمایه داری پا برجاست سهم اکثریت عظیم مردم محرومیت و عدم تامین اجتماعی و بی آیندگی است. در این نظام بهبود شرایط زندگی مردم تنها با مبارزه کارگر و توده های مردم ممکن است. ما میدانیم هر چقدر که مردم از امکانات بهتری برخوردار باشند برای حفظ و تضمین همیشگی چنین شرایطی دست به ریشه نابرابری و استثمار باید ببرند و کل این مناسبات را دگرگون کنند. از این رو سیاستها و شعارها و مطالبات و مبارزه ما باید این دو عرصه را تواما ببوشاند. فراموشی هر کدام به در غلطیدن به سیاستهای رفرمیستی و مایخولیایی منجر خواهد شد. اما ترجمه این نگرش در سیاست روزمره و واقعی و به قولی "رئال پالیتیکس" چیست؟ یک رکن چنین سیاستی مبارزه برای تحمیل بار گرانی و فلاکت اقتصادی بر طبقه سرمایه دار و دولت حافظ چنین

زندگی مردم. این وضعیت را باید تغییر داد. قیمت نان، برنج، گوشت، مرغ، سبزیجات و میوه و لبنیات و هزار قلم کالای دیگر نباید از حد معینی در جامعه بیشتر باشد. بعلاوه یک رکن افزایش قیمتها نه تغییر محسوسی در هزینه تمام شده برای تولید این کالاها بلکه محصول دخالت "دست نامری" و "چشم کور" بازار آزاد است. ناشی از ایجاد احتکار مصنوعی برای افزایش قیمت و چپاول دسترنج مردم است. اما محدود کردن مبارزه به سوبسید دولتی محدود کردن مبارزه علیه گرانی به مبارزه رفرمیستی است؟

مبارزه علیه گرانی و فقر و فلاکت نمیتواند فقط به بهبود روزمره و تغییر اورژانس در زندگی مردم محدود شود. این مبارزه مسلما یک رکن استراتژی ما در مبارزه برای تغییر این شرایط است اما تمام آن نیست. پایه دیگر استراتژی ما، مبارزه برای خارج کردن اقلام مورد نیاز زندگی مردم از حوزه تولید کالایی و توزیع کنندگان بر پروسه تولید مواد غذایی و محصولات مورد نیاز فوری جامعه است. در این زمینه تاکنون کمتر بحث شده است. از نقطه نظر من حزب اتحاد کمونیسم کارگری در عین پیشبرد مبارزه برای تحمیل سوبسید به دولت و نظام حاکم باید همزمان برای خارج کردن پروسه تولید و توزیع محصولات مورد نیاز مردم از چنگال سرمایه تلاش کند. تلاش کند تا مجامع عمومی و ارگانهای شورایی تولید کنندگان و توزیع کنندگان این محصولات خود عامل تصمیم گیرنده بر چگونگی تولید، میزان تولید، و چگونگی عرضه این کالاها در اختیار جامعه باشند. این یعنی قطع "دست نامری بازار"! یعنی حاکم کردن تولید کنندگان بر پروسه تولید و توزیع اقلام مورد نیاز مردم. این یعنی ضرورت و مطلوبیت کنترل کارگری. یعنی سازمان اقتصادی در گوشه هایی مبتنی بر محدود کردن دخالت بازار و قوانین عام سرمایه داری!

هیات دائر حزب پاسخ میدهد...

ما در برخی از جوامع سرمایه داری معاصر شاهد چنین "جایگزینی ای" بوده ایم. مثال آرژانتین موخرترین تجربه ای است که در این زمینه در تاریخ تحولات تجربیات طبقه ما ثبت شده است. بطور فشرده: کارگران بخشهای مختلفی از صنایع تولیدی که در آستانه ورشکستگی و اخراج بودند، با ابتکار عمل خود کنترل این صنایع را در دست گرفتند و خود ارگانهای توده ای کارگری را در مقام تصمیم گیرنده تولید و عرضه و رفع نیازمندیهای جامعه در این حوزه ها قرار دادند. این یک راه حل در مقابل ماست. این یک رکن استراتژی جنبش در چنین شرایطی ست. یک وظیفه حیاتی کارگران رادیکال - سوسیالیست و حزب اتحاد کمونیسم کارگری تلاش برای برافراشتن و درگیر شدن عملی چنین پروسه ای است. ما به هزار و یک دلیل برای نابودی نظام سرمایه داری مبارزه میکنیم. یک شرط تحقق چنین هدفی ظاهر شدن طبقه کارگر و حزب اتحاد کمونیسم کارگری در چنین جایگاه و مکانی سیاسی و اجتماعی است. از نقطه نظر ما چنین پروسه ای یک رکن پروسه انجام انقلاب کارگری علیه نظام اقتصادی و سیاسی حاکم است.

این رکن از تلاش ما در عین حال یکی از مهم ترین عرصه های مبارزه علیه حکومت اسلامی است. رژیم اسلامی اصلترین حافظ نظام سرمایه داری در شرایط کنونی است. فقر و فلاکت یک رویداد ناگهانی نیست. محصول نظام سرمایه داری حاکم بر است. محصول کارکرد نظامی است که جان و حرمت انسان در آن دارای کمترین ارزش است. مساله این است که این نظام اقتصادی در حال حاضر با قدرت حکومت اسلامی در مقابل تعرض جامعه ای که میخواهد آزاد و برابر و مرفه باشد، با چنگ و دندان پا بر پا نگهداشته شده است.

نظام اسلامی حامی و حافظ چنین سیستم ضد انسانی است. دولت چنین طبقه ای است. برای بقا و حفظ آن و نکبت اسلام بیش از صد هزار نفر را کشته و اعدام کرده است. شلاق زده است. به بالای دار برده است. در چنین شرایطی که مردم برای سرنگونی رژیم در صحنه سیاست درگیرند، حکم به سرنگونی رژیم داده اند، هر استراتژی موفقی در مبارزه علیه فقر و فلاکت باید این واقعیت مبارزاتی جامعه را در استراتژی خود ملحوظ کند. تحمیل سوبسید به دولت اوباش اسلامی، خارج کردن کنترل سرمایه و نظام اسلامی از پروسه های تولید و توزیع اقلام مورد نیاز زندگی مردم در عین حال خود یک جنبه مهم مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی است.

آنچه در پاسخ به سؤال شما ذکر شد بنظر من دو رکن اساسی مبارزه علیه گرانی و فلاکت موجود است. مسلما سیاستهای همیشگی ما مانند، تعیین حداقل دستمزد بر مبنای یک زندگی انسانی، پراخت بیمه بیکاری مکفی به همه افراد آماده به کار، باید همزمان و در کنار این سیاست به پیش برده شوند.

یک دنیای بهتر: گرایشات راست ناسیونالیستی هم اخیرا به تحرکاتی در قبال مساله گرانی دست زده اند. اساس برخورد کمونیستی ما به این تقلاها چه باید باشد؟ مرزبندی های اصولی کدامند؟

سیاوش دانشور: ناسیونالیستها و مشخصا سلطنت طلبان مسئله شان گرانی نیست، مسئله شان موج سواری است. "موجیم اگر هستیم" و شعارهای نامربوطی از این دست ربطی به گرانی و ریشه ها و مسببین آن ندارد. فکر میکنم بسرعت متوجه شدند که باید فرمان را کج کنند و شعار "خلیج همیشه فارس" و شعارهای ضد عرب را نیز وارد کنند تا زیر تابلوی گرانی

ناچار نشوند حرف بزنند. این جریان از سوئی اعلام میکند مسئله گرانی "جهانی" است و از طرف دیگر بحث "عدم لیاقت" سران رژیم را در اداره مملکت پیش میکشد. هر دو میخواهد بگوید سرمایه داری مسبب این اوضاع نیست، چون خودشان نسخه سفت کردن کمربندها و بازسازی خرابیها و کار بیشتر و مزد کمتر به دو نسل طبقه کارگر را توصیه میکنند. کمپ راست و در اینجا سلطنت طلبان فاقد هر گونه راه حل فوری برای گرانی و گرسنگی و فقر روبه تزیاید در جامعه هستند.

از سوی دیگر استراتژی و تاکتیک اعلام شده اینها بر "اعتراض مسالمت آمیز و نافرمانی مدنی" متکی است و مخالف تحریک رادیکال مردم علیه رژیم بویژه در این بحث معین هستند. لذا پرچمشان "صرفا حضور در خیابان، سکوت، شعار ندادن" است. آدم یاد مضحکه "لبخند اصلاحات" می افتد. ومانی که دو خردادیها مجبور بودند اعتراضی بکنند، توصیه میکردند بردهانتان چسب بزنید، قلم شکسته دست بگیرید، سکوت سرشار از ناگفته هاست! امروز سلطنت طلبان میراث دار این سنت و شعارها شدند. اینها میدانند، و شم طبقاتی شان به آنها میگوید، که باید بگویند؛ فریاد نزن، شعار نده، رادیکال نشو، سرمایه داری را زیر سوال نبر، دست به مالکیت نبر،... چون هر آدمی که به فقر و گرسنگی و گرانی معترض است اولین سوالش اینست که چرا اصولا چنین پدیده زشت و ضد انسانی وجود دارد و پاسخ چیست؟ راست ناسیونالیست و سلطنت طلب گروه خونس با اعتراض با فقر و گرانی جور در نمی آید. این میدانی نیست که اینها بتوانند در آن جذب نیرو کنند. نه اینها و نه موثلفین شان در ایران، که از نظر اقتصادی جملگی تاجرپرست و طرفدار همین نظام سرمایه داری اند، نمیتوانند حرفی علیه گرانی بزنند که کمی به واقعیات هم نزدیک باشد. اینها صرفا دنبال ابراز وجود سیاسی و

آکسیون اند. دریچه موضوع زیاد برایشان مهم نیست. دراینمورد مشخص، این اولین بار است که خود را به چنین موضوعی میزنند و البته با پرچم "سکوت" در مقابل جنایت جمعی سرمایه داری و حکومت اسلامی!

بعنوان کارگر و کمونیست مرزبندی اصولی ما طبقاتی و جنبشی است و نه عقیدتی و ایدئولوژیک. جنبش کمونیسم کارگری هیچ اشتراکی حتی تاکتیکی با سلطنت طلبان و ناسیونالیستها در این قلمرو مشخص ندارد. کمونیسم کارگری سیاست و پلانفرم و روشهای سازمانگری خود را علیه فقر و گرانی و گرسنگی دارد و ما در یکسال گذشته مرتبا روی این موضوع کار کردیم. ما این روند امروز را در ایران پیش بینی کردیم، برایش پلانفرم نوشتیم و اینجا و آنجا در مورد مفاد آن و سازماندهی عملی تحرکاتی دست بکار شدیم. کمونیستها و طبقه کارگر اگر صورت ظاهر مسئله را از سلطنت طلبان بپذیرند، آنهم جریانی که دو ماه پیش میگفت کنار رژیم می ایستد، دنبال همان سیاست رفته اند که سلطنت طلبان میگویند. دنبال همان سیاست رفته اند که ملی اسلامپها میگویند. یعنی باید قبول کنیم که وضعیت امروز یا نتیجه "عدم صلاحیت و لیاقت مملکت داری آخوندهاست" و یا بپذیریم همه این بدبختی ها زیر سر "مافیای اقتصادی" است. ما و طبقه کارگر قبول نمیکنیم و نمیگذاریم جنبش و اعتراض برحق مردم علیه فقر و فلاکت با پرچمهای جعلی و ضد کارگری بورژواها به شکست کشانده شود. بسیج نیروی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علیه این وضعیت و مسببین آن محور سیاست سازماندهی ما علیه فقر و گرانی است.

فقر و گرانی سوالی واقعی در جامعه است که هر نیروی اجتماعی و طبقاتی تلاش میکند پاسخ خود را به آن بدهد. پاسخ کمونیسم و طبقه کارگر پاسخی علیه راه حلهای

هیات دائر حزب پاسخ می‌دهد...

کمپ راست بطور کلی است. هیچ نوع اشتراکی در این میان وجود ندارد. هیچ بخش راست پرچمدار رفاه و حرمت و برابری نیست. هیچ بخش راست طرفدار و مبلغ نفی فقر نیست. هیچ بخش راست طرفدار دخالت مستقیم کارگر در این اوضاع علیه سرمایه نیست. همه، و هر کدام بنوعی، میخواهند پتانسیل اعتراضی کارگر و مردم گرسنه و فقر زده را در مسیر راه حل های ارتجاعی و ناسیونالیستی و ضد کارگری خودشان بکار گیرند. دنباله روی از این راست و قبول صورت ظاهر مسئله از آنها، عین پوپولیسم زمخت است. عقب مانده تر از ناسیونالیسم خلقی است. دنباله روی از این سیاستها و جار زدنش با عنوان "اعتراضات مردم" خواسته یا ناخواسته قرار گرفتن در کمپ ناسیونالیسم پرو غرب است. اشتباهی که حزب حکمتیست علیرغم ادعاهای سابقش میکند و یکجا شعار و حرکت سلطنت طلبان و ناسیونالیستها را با عنوان "اعتراضات مردم" جا میدهد!

آیا این برخورد ما را منزله طلب نمیکند؟ آیا نباید در حرکات اعتراضی مردم که هدف شان واقعا مقابله با گرانی است و ضرورتا ناسیونالیست و سلطنت طلب نیستند شرکت کرد؟ ما بعنوان یک حزب سیاسی توصیه مان به فعالین و کمونیستها و برابری طلبان اینست که در هر اعتراضی به جمهوری اسلامی علیه وضع موجود و با خواستههای واقعی مردم شرکت کنند و پرچم منافع و سیاستهای کارگری علیه سرمایه داری را برافرازند. اما ما در آکسیون فراخوان داده شده سلطنت طلبان علیه گرانی شرکت نمیکنیم. آگاهانه شرکت نمیکنیم. در مورد تظاهرات ۲۴ خرداد هم اعلام کردیم که حزب ما چنین فراخوانی نداده است. در پاسخ علنی به یک واحد از جوانان حزب در تهران که مایل به

یک دنیای بهتر: در صفوف جنبش کمونیسم کارگری ما زمینه های دو گرایش را مشاهده میکنیم: گرایش بعضا دنباله روانه پوپولیستی - رفرمیستی و گرایش آنارکو پاسیفیستی! یکی به تقدیس شورش گرسنگان و رفرم میرسد، دیگری مساله یک سیاست آنارکو پاسیفیستی و مصادره انبارها را سیاست خود کرده است. نقاط ضعف چنین گرایشات کدآمدن؟ چگونه این مواضع عملا کمونیسم کارگری را از وظایف اصلی خود دور میکنند؟

علی جوادی: اجازه دهید قبل از پرداختن به سؤال شما تاکید کنم که بنظر من هم ما شاهد شکل گیری "زمینه های" اولیه از دو گرایشی که قید کردید در صفوف احزاب منتسب به کمونیسم کارگری هستیم.

حزب حکمتیست بطور یکجانبه ای سیاست "مصادره انبارهای دولتی" را برای "مصرف گرسنگان" مطرح کرده است. میگویند باید "منابع ثروت و دارائیهای انبار شده و احتکار شده را مورد تعرض قرار داد. هدفشان سازمان مبارزه "گرسنگان" برای مصادره انبارهای کالاها و تقسیم آن "بین مردم گرسنه است" این سیاست ظاهری رادیکال و انقلابی دارد. چه کسی میتواند مخالف مصادره ثروت تولید شده توسط کارگران و به کار گرفتن آن برای مصرف و نیاز مردم میتواند باشد. اما این یک سیاست "رابین هودی" است، سیاست کمونیستی نیست. "رابین هود" چنین تصویری از اقدام خود داشت و در نزد جامعه زمان خود هم به حق محبوبیتی کسب کرد. اما ما در قرن بیست و یکم زندگی میکنیم. درگیر مبارزه با نظام ضد انسانی سرمایه داری هستیم. به نظر منم این یک سیاست آنارکو - پاسیفیستی است. به چند دلیل! مصادره انبارها یک اقدام تک نوبتی است. یک بار صورت میگیرد و تمام میشود. هر روز که نمیشود که انبارهایی

را مدام و پشت سر هم مصادره کرد! هر چقدر این انبارها حاوی کالاهای مورد نیاز مردم باشند، تامین کننده اقلام مورد نیاز مصرف مردم برای چند هفته بیشتر نیستند. تمام میشوند. اصولا این اقلام و کالاها تاریخ مصرف دارند. فاسد میشوند. از بین میروند. و یا تمام میشوند. نتیجتا سیاستی که اساسش "مصادره انبارها" است سیاستی برای تامین دائمی تر، تاکید میکنیم دائمی تر، اقلام مورد نیاز زندگی مردم نیست. در بهترین حالت سیاستی تک نوبتی است. مانند رجوع به اورژانس است زمانیکه فردی دچار حادثه ای شده است. هیچ کس نمیتواند هر روز برای درمان درد خود به اورژانس برود. به این اعتبار این سیاست هیچگونه تداومی در خود ندارد. مسلما زمانیکه جامعه به جایی برسد که ناچار شود دست به چنین اقدامی بزند این کار را هم خواهیم کرد، اما مساله ما اساسا در دست گرفتن و کنترل پروسه تولید و توزیع نیازمندیهای مردم است. ببینید فرض کنیم که ما چنین سیاستی را دنبال کردیم و موفق هم بودیم، حال سؤال این است زمانیکه این کالاها تمام شدند چه باید بکنیم؟ آیا خود سرمایه دارها باز میروند و این انبارها را پر میکنند؟ اجازه دهید بیشتر به این شق نپردازیم! نتیجتا مساله بر سر پروسه تولید و باز تولید و توزیع است. ببینید مثلا مصرف شیر را در نظر بگیرید. در فردای مصادره انبارهای شیر چه میکنیم؟ دست روی دست میگذاریم و یا باید پروسه تولید را در جهت رفع نیازهای عاجل مردم سازمان دهیم؟ یا تولید گوشت و مرغ را در نظر بگیریم. چه کار میکنیم؟ مرغها و دامها را مصادره و بین مردم تقسیم میکنیم. بسیار خوب. فردای تقسیم این اقلام چگونه نیازهای مردم را تامین میکنیم؟ مثلاً بسیاریند! نتیجتا استراتژی عمومی ما در چنین شرایطی باید ناظر بر تمام این پروسه ها باشد. به این اعتبار این سیاست یک سیاست آنارشستی است. بنظرم بیشتر ناشی از ناتوانی در تعیین استراتژی سیاسی لازم و شناخت مکانیسم های مبارزه اجتماعی و سیاسی برای

هیات دائر حزب پاسخ می‌دهد...

تامین اقلام زندگی مردم است. نوعی عصیان زدگی است. "قدیمی‌ها" به این سیاستها "آوانتوریسم خرده بورژوازی" نیز می‌گفتند!

بعلاوه چنین سیاستی مکانیسم تحقق و ارگان عامل اجرای آن را از پروسه تصمیم‌گیری و اجراء و پیشبرد آن حذف می‌کند. سازمان دادن شورش گرسنگان هر چقدر هم اصولی و پیگیر دنبال شود، چنانچه منجر به حاکم کردن ارگانهای توده ای کارگران، شوراهای و مجامع عمومی کارگران، و تولید و توزیع کنندگان بر این پروسه نشود، کماکان یک عصیان و شورش است. اما کماکان عصیان است. سیاستی برای کنترل تولید و توزیع اقلام مورد نیاز زندگی مردم نیست. به همین اعتبار اساس یک سیاست کمونیستی نمیتواند باشد. در نتیجه یک سیاست پاسیفیستی هم است.

اما این سیاست آنجایی عمق و جوهره آتارشیستی خود را نشان می‌دهد که این سیاست عملا در مقابل سیاست اعتراض اجتماعی و سازمان یافته طبقه کارگر و کمونیسم کارگری بیان میشود. مظفر محمدی در این زمینه می‌گوید: دولت و بورژوازی "حتی با اعتراض و تجمع و اعتصاب قیمت‌ها را پایین نمی‌آورد، دستمزد کارگران را افزایش نمیدهد، حقوقهای معوقه را نمی‌پردازد و به میلیونها زن و جوان بیکار بیمه بیکاری نمیدهد. باید منابع ثروت و داراییهای انبار شده و احتکار شده را مورد تعرض قرار داد." (تاکید از من است) در این نگرش از یک طرف "مصادره" در مقابل "اعتراض و اعتصاب" قرار داده شد و عملا این اهرمهای مبارزاتی کارگر و مردم در تحقق خواستها و مطالباتشان بی حاصل نشان

نسخه رادیکال شده سیاست ناسیونالیستهای پرو غربی است.

یک رکن دیگر سیاستهای این حزب دنباله روی کور از برخی از اعتراضات جاری در جامعه است. خط حاکم بر رهبری جدید این حزب عمیقا دنباله روانه است. گرسنگی را می‌بیند، اما راه حلی برای سازماندهی این مبارزه بیان نمی‌کند. زمینه‌های شکل‌گیری عصیان کور مردم را می‌بیند اما برای سازماندهی اعتراض این مردم عصیان زده و گرسنه حرفی ندارد. با ارفاق بسیار زیادی میتوان گفت که تئوری و پراتیک درسیاست این رفقا به دو حوزه کاملا متفاوت و کاملا مجزا از هم تعلق دارند. این حزبی حداکثر "مبلغ و افشاگر" است، آنهم از نوع پوپولیستی اش! برای ما بلایی که رهبری کنونی این حزب بر سر حزب کمونیست کارگری آورده اند عمیقا مایه تاسف است.

یک دنیای بهتر: اخیرا رفقایی از حزب حکمتیست به دفاع قاطعانه از اعتراضاتی که توسط ناسیونالیستها در مشهد در ۲۴ خرداد فراخوان داده شده بود، برخاستند. به این دنباله روی چگونه باید برخورد کرد؟

آذر ماجدی: این نشانه عجز و ناتوانی این حزب در پاسخگویی به نیازهای واقعی مردم و مبارزه برای تغییر شرایط است. روشن است که کمونیست‌ها هر جا که طبقه کارگر و مردم علیه شرایط موجود و برای مطالبات خویش مبارزه میکنند باید حضور داشته باشند و بکوشند سیاست‌های کمونیستی را بر این مبارزات حاکم کنند. مطالبات اش را رادیکالیزه کنند. تلاش کنند آن اعتراض و مبارزه را از زیر نفوذ جریانات بورژوازی خارج کنند. در عمل مبارزه و روش‌های آن را نقد کنند. این یک بخش جدایی‌ناپذیر سیاست سازماندهی و پراتیک کمونیستی است.

اما پشتیبانی صرف از حرکتی که فراخوان دهندگان آن

جریانات ناسیونالیست و بورژوازی هستند، از نقطه نظر کمونیسم کارگری، یک سیاست کاملا اشتباه و توهم آفرین است. این عملا به تسریع و تسهیل حاکمیت رهبری بورژوازی و ناسیونالیستی بر جنبش اعتراضی مردم منجر میشود. با این حرکت این حزب به سکوی پرش جنبش بورژوازی و ناسیونالیستی بدل میشود. بنظر میرسد که این رفقا از درک یک سیاست پراتیک کمونیستی عاجز اند. چپ و راست زدن هایشان در این عرصه و زیگزراگ رفتن هایشان طی چند سال اخیر کاملا بیانگر این درک اشتباه از پراتیک کمونیسم کارگری است.

بطور مثال حزب حکمتیست در رابطه با سه حرکت اعتراضی مردم در چند سال اخیر یک برخورد کاملا پاسیو اتخاذ کرد و این پاسیفیسم را بعنوان افتخار جنبشی خود در مقابله با ما در بوق و کرنا نمود. این روش را وجه مشخصه جنبش خود و تفاوت اش با سایرین نامید. اولین واقعه زمانی بود که تعداد زیادی از مردم بدنبال فراخوان هخا به خیابان‌ها آمدند و علیه رژیم اسلامی اعتراض کردند. گرایش‌های مختلف مردم در این اعتراض شرکت داشتند. هدف مردم اعتراض به رژیم اسلامی بود. این فراخوان نیز از طریق تلویزیون‌های اپوزیسیون داده شده بود. سیاست اصولی کمونیستی بعنوان یک حزب در قبال این اعتراض میبایست نقد هخا و جنبشی که نمایندگی میکرد میبود. اما بعنوان کمونیست باید در این اعتراض شرکت میکردیم و بر روند آن تأثیر می‌گذاشتیم. باید در محل و در حین اعتراض نیز سیاست ناسیونالیستی را نقد میکردیم. باید میکوشیدیم این اعتراض را علیرغم فراخوان دهنده آن، از زیر دست و پای جنبش ناسیونالیستی بیرون میکشیدیم. این رفقا در آن مقطع خود را از "آلوده شدن" به این سیاست منزله داشتند. کناری ایستادند و هر کسی را که برای تغییر روند این اعتراض در آن شرکت نمود مورد مواخذه و افترا قرار دادند. و هنوز نیز با غرور خاص این حزب از این برخورد پاسیفیستی دفاع

در باره اعتصاب و اعتراض کارگران ایتکو پرس و کارمندان ثبت احوال تهران

کامران پایدار

است. در این مرکز بیش از 1000 نفر کارگر قراردادی در شرایط وحشتناک کاری با پایه حقوق 219 هزار تومان مشغول به کارند. اکثر این کارگران بعلت آلودگی و حوادث کار دچار انواع بیماری و نقص عضو هستند.

دستمزدهای عقب افتاده کارمندان ثبت احوال تهران!

بیش از 200 نفر از کارمندان و نیروهای خدماتی قراردادی مناطق 6 گانه اداره ثبت احوال تهران و شهرستانهای تابعه این استان، دستمزدها و مبالغ مربوط به اضافه کاری فروردین، اردیبهشت و خرداد 87 خود را دریافت نکرده اند. اداره ثبت احوال از آغاز سال جدید قرارداد با این کارمندان را تمدید ننموده و در عین حال ساعت کار این کارکنان را به شدت افزایش داده اند.

در روزهای جمعه و تعطیلات این کارمندان باید در محل کار حاضر شوند. در جواب اعتراض کارمندان به وضع موجود، قشمی مدیر کل ثبت احوال تهران گفته: ما بودجه نداریم و تابع قانون هم هستیم، کارمندان باید کار کنند. لازم به ذکر است بعلت عدم تمدید قرارداد با کارمندان از طرف ثبت احوال، دفترچه های بیمه خدمات درمانی این پرسنل از اعتبار ساقط شده و این کارمندان به لحاظ استفاده از خدمات درمانی و امکانات پزشکی بشدت با مشکل روبرو هستند.*

کارگران ایتکو پرس: این خواست ما نیست!

بدنبال اعتراض و اعتصاب 500 نفر از کارگران سایت یک ایتکو پرس ایران خودرو در روز چهارشنبه هشتم خرداد، کارفرما به کارگران وعده بررسی و افزایش دستمزدها را داده بود. حالا با گذشت بیش از سه هفته وقت کشی و سردوانیدن کارگران، بلوری مدیر این واحد تولیدی به کارگران اعلام کرده؛ "فقط 3500 تومان به حقوق ها اضافه می شود و اگر کسی هم ناراضی است برود و کاری بهتر از اینجا برای خودش پیدا کند!" این توهین و دهن کجی آشکار بشدت خشم کارگران را برانگیخته است. یکی از کارگران معترض می گفت: من فقط 6 ماه سابقه کار در این خراب شده دارم. در کارگاه تولید رام کارم جوشکاریست. بعلت کار در این فضای بسته و عدم تهویه مناسب و استنشاق انواع گازهای مسموم، دچار عفونت ریه و تنگ نفس شده ام. حالا با این هزینه های پزشکی بالا و گرانی سرسام آور تکلیف من و کارگران امثال من و خانوادهایمان چیست؟ 3500 تومان از هر فحش و توهینی بدتر است. این خواست ما نیست، ما حق واقعی مان را می خواهیم!

سایت یک ایتکو پرس از شرکتهای تابعه ایران خودرو

هیات دائر حزب پاسخ میدهد...

در هر سه مورد بالا حزب حکمتیست یک سیاست پاسیفیستی منزه طلبانه در قبال حرکات و خیزش های مردم اتخاذ کرد و هر نوع پراتیک دخالت گرایانه را محکوم نمود. این پاسیفیسم بارها از جانب ما مورد نقد قرار گرفته است. کمونیسم کارگری دخالت گر است. یک سیاست اصولی کمونیستی باید نقد شعارها و رهبری جنبش های اعتراضی مردم و تلاش برای رادیکالیزه کردن و اصلاح آنها باشد. ما تلاش کردیم که چنین کنیم. در هر سه مورد گرایشات انحرافی و شعارهای ارتجاعی را نقد کردیم، سیاست سرکوبگرانه رژیم اسلامی را محکوم کردیم و از مطالبات به حق مردم حمایت کردیم.

اکنون بنظر میرسد که حزب حکمتیست از گذشته "درس آموخته است". تلاش کرده است پاسیفیسم را کنار بگذارد و از مبارزه مردم پشتیبانی کند. اما این بار نیز سوراخ دعا را گم کرده است. این بار بدون هیچ نقدی از فراخوان دهندگان اعتراض، مثل یک پوپولیست خوب و کلاسیک، صرفا به دفاع از مبارزه مردم و کلیه شعارهای این اعتراض بلند شده است. این بار حزب حکمتیست دنباله روی جریانات بورژوایی و ناسیونالیست شده است.

حزب حکمتیست در چهار سال اخیر در برخورد به اعتراضات مردم و جنبش های اجتماعی چپ و راست زده است. عجز خود از درک سیاست پراتیک و دخالتگرایانه کمونیسم کارگری را به صراحت به نمایش گذارده است. برخوردهای این جریان به جنبش سرنگونی علی العموم و جنبش های اجتماعی و اعتراضی علی الخصوص یک گرایش آنارکو پاسیفیستی را عیان میکند. بیگانگی از سیاست های کمونیسم کارگری را در این روش کاملا میتوان مشاهده کرد.*

میکنند و آن را همچون مدالی بر سینه خود زده اند.

واقعیه دوم، اعتراض گسترده مردم زحمتکش اهواز بر سر کمبود آب و امکانات رفاهی بود. از یک سو رژیم اسلامی شدیدا این اعتراض را سرکوب کرد و از سوی دیگر جریان ناسیونالیستی الاحواز کوشید از این اعتراض برفع اهداف ناسیونالیستی خود سود جوید و آن را به پای خود بنویسد. این اعتراض یک جدال طبقاتی مهم و کلاسیک بود. طبقات و گرایشات مختلف در مقابل هم صف آرایی کرده بودند. یک سیاست پراتیک کمونیستی کارگری باید دفاع کامل از مطالبات مردم، محکوم کردن رژیم اسلامی و نقد شدید الاحواز میبود. تشخیص مطالبات بحق مردم در پس شلوغ کاری های الاحواز و تبلیغات رژیم اسلامی که این اعتراض را به الاحواز منتسب میکرد کار سختی نبود. حزب حکمتیست اما از این تشخیص عاجز ماند. آنها نیز این اعتراض را به الاحواز منتسب و دو دستی تقدیم این جنبش ناسیونالیستی کردند. این سیاست شدیدا اشتباه به ظاهر چپ که عملا به نفع ارتجاع راست تمام شد را نیز این حزب در پرونده افتخارات خود ثبت کرده است.

واقعیه سوم اعتراض گسترده و توده ای مردم در آذربایجان بود. این بار نیز برخورد حزب حکمتیست پاسیفیسم منزه طلبانه در قبال این اعتراض توده ای بود. از این رو که ناسیونالیسم ترک در این تعرض بشدت فعال بود و شعارهای ارتجاعی ناسیونالیستی در آن وجود داشت. حزب حکمتیست از برج عاج خود نگاهی متفرعانه به این خیزش توده ای انداخت. غلغلی آن را بدست ناسیونالیسم ترک سپرد و اعلام کرد که خود را به ناسیونالیسم "آلوده" نخواهد کرد.

کارگران!

در اعتراضات روزمره، در اعتصاب و اعتراض برای
زندگی ایمن تر و بهتر به مجمع عمومی و سنت عمل
مستقیم کارگری اتکا کنید!

پرستاران در جدال با زندگی

علی طاهری



بیمارستان آنها را دچار معضلات عدیده روحی و جسمی می کند. طبق آمار خبرگزاری ایسنا 7.96 درصد پرستاران مورد خشونت جسمی و کلامی و 9.37 درصد آنها شامل تنها خشونت جسمی هستند.

حرفه پرستاری، بعد از کار در معادن، در ردیف سخت ترین شغل های موجود قرار دارد. شب کاری، چند شیفته کار کردن، آلودگی های عفونی مثل ایدز، هپاتیت و .. هم چنین ابتلا به افسردگی و بیماریهای جسمی و روحی از مشکلات خاص این شغل است که قابل مقایسه با هیچ شغل دیگری هم نیست. ساعت کاری زیاد پرستاران دچار خستگی های مفرط می کند. فشار روحی و روانی که به این کارگران وارد می شود تبعات زیادی دارد که یکی از مهم ترین آن ها افزایش خطای شغلی است که جان بیمار را می گیرد و هم او را برای مدت های زیادی درگیر پروسه قانونی می کند و هم باعث آزردگی روحی و روانی او می شود. بیش از 40 ساعت کار مداوم که قانون کار برای او مقرر کرده است با اضافه کاری و شبکاری که در مجموع اغلب به 60 ساعت نیز می رسد، کار بسیار طاقت فرسایی است.

های قوی مثل پتدین و مورفین اصلا وجود ندارد و بیمار بیهوش مدام از درد ضجه می زند. مسکن های قوی مخصوص بیمارستان های خصوصی است که مریض می تواند پول کلان بدهد و طبعا از امکانات بهتر استفاده کند و درد نکشد. بیمار بیمارستان دولتی چه حقی دارد که امکانات بیشتر طلب کند؟!

تبعیض بین مریض ها هم در آور است. بیماران افغانی به دلیل شرایط مالی خاص خود اغلب با بیماری های خاصی دست به گریبانند. فشار بالا، کبد های صدمه دیده و ... بارها خبر روزنامه ها بوده است. بیماری به دلیل نبود تخت خالی 24 ساعت در اتاق ریکاوری مانده است و یا موردی بود که در عمل جراحی لنگاز در شکم مریض جا مانده بود. بعد از دو سال هر سه پرسنل اتاق عمل با دکتر به یک اندازه جریمه شدند.

پرستاران اما با وجود این سکوت نکردند. در سالهای گذشته بارها دست به اعتراض و اعتصاب زدند. پرستاران بعنوان کارگران بخش خدمات مطالباتی دارند که اساسا همان خواسته های رفاهی و دفاع از حرمت انسانی است که کارگران در بخشهای مختلف تولیدی و خدماتی طرح میکنند. مقابله با عدم امنیت شغلی، بی حقوقی، فشار کار، افزایش دستمزدها، حق تشکل مستقل از جمله خواسته های مشترک است. پرستاران برای تغییر این وضعیت ناچاراند که متشکل شوند. تنها راه این امر بمیدان کشیدن نیروی پرستاران و برداشتن گامهای عملی جهت ایجاد تشکلهای منطقه ای و سراسری است.*

زمان به چند بیمار توسط پرستار واحد، پرستاران زیادی به محض ورود بیمار آلوده قربانی این بیماری های خطرناک می شوند. با این همه مدیر کل امور پرستاری با بیشرمی تمام در مورد مصونیت پرستاران در مقابل این امراض گفت: "مسئولیت این مسئله بر گردن ما نیست!"

وضعیت کادر پرستاری که از طریق پیمانکار در بیمارستان ها کار می کنند بسیار اسف بارتر از دیگران است. گاهی حتی با حقوق 70 تا 80 هزار تومان کار می کنند و اعتراضی نمیکنند. با آنکه به شدت ناراضی هستند اما از فرط اجبار قبول می کنند و این جاست که سود پرستان کثیف برای سود بیشتر حتی از جان انسان ها نیز نمی گذرند و چون دشمنان به بالا وصل است ککشان هم نمیگردد.

آیا در کشوری که درآمد نفت بیش از دو برابر نرخ بودجه مصوب است، بخش ریکاوری اتاق های عمل بیمارستان های دولتی که بسیار هم پر بیمار است، باید فقط سه دستگاه اکسیژن داشته باشد؟ آن هم در صورتی که گاه تمام برانکاردهای داخل اتاق که تعدادش به 10 می رسد پر از بیمار بیهوش و عمل شده است و پرستار بچاره برای آنکه بتواند به همه آنها اکسیژن برساند، مدام دستگاه را از روی صورت یکی بر می دارد و روی صورت دیگری می گذارد و این در حالی است که مسکن

در حال حاضر جذب کادر پرستاری برای تخت بیمارستانی 7 درصد است که مربوط به طرحی است که 35 سال پیش به اجرا درآمد که تا بحال نیز ادامه دارد. این طرح در زمانی مطرح شد که اغلب جراحی ها مربوط به عمل های ساده و عمومی مثل فتق و آپاندیس و ... بوده است. برای پرستاری چنین بیمارانی فقط چهار ساعت در شبانه روز کافی بود. ولی اکنون جراحی های پیچیده مثل مغز و قلب نیاز به پرستاری 24 ساعته در بخش های ویژه دارد که این کار حتی از توان دو پرستار خارج است. در برخی بیمارستان های آموزشی شیفت های شب، گاه 10 تا حتی 20 تخت، تحت نظارت یک پرستار قرار می گیرد!

با این حال پرستاری هنوز در قانون کار جزو شغل های زیان آور محسوب نمی شود. وزارت بهداشت نیز عملا درصدد آن است که روی مشکلات پرستاران سرپوش گذاشته و اوضاع را مناسب نشان دهد. شرایط کار سخت پرستاران تا جایی است که با کوچکترین شکایت بیمار به راحتی توبیخ یا در صورت عدم رعایت سلیقه مدیر بیمارستان و بخش، بدترین شیفت های کاری به آنها داده می شود. حداقل زبان این وضع برای بیمارانی است که بر اثر عدم سرکشی های لازم، آن هم به دلیل کمبود پرسنل جان خود را از دست می دهند. فاجعه برای این زحمتکشان تا جایی است که بیشتر بیمارستانها به دلیل نداشتن بخش ویژه بیماری های عفونی و پرستار ویژه این بخش ها و کمبود پرسنل پرستاری و در نتیجه رسیدگی هم

نیروی به کار گرفته شده در بیمارستان های ایران با استاندارد جهانی فاصله زیادی دارد. استاندارد جهانی به ازای هر تخت بیمارستانی دو پرستار و به ازای هر هزار نفر جمعیت بین 8 تا 9 پرستار است. در ایران به ازای هر هزار نفر جمعیت فقط یک پرستار وجود دارد. طبق آمار اگر استاندارد رعایت شود به 240 هزار نفر پرستار نیاز است که در حال حاضر 85 هزار نفر اشتغال دارند. با این حساب بین 130 تا 140 هزار پرستار کمبود نیروی کار وجود دارد. این در حالی است که هر سال بر تعداد فارغ التحصیلان بیکار افزوده می شود. طبق آمار علاوه بر فشاری که از این کمبود نیروی کار به بخش شاغل وارد می شود، عدم امنیت شغلی، فشار و خشونت از سوی خانواده های بیماران و مدیران بخش و

به حزب اتحاد
کمونیسم کارگری
کمک مالی کنید!

قطب سوم کار ماست!

رضا تابان

و هم نقش بدتر را.

چه باید کرد؟

امروز بیش از هر زمان روشن است که پاسخ قطعی و نهایی به نیازهای انسانهای دوران ما فقط و فقط کمونیسم است و بس! هیچگونه همسویی یا تخفیفی به کلیت این وضعیت از جانب ما نمیتواند وجود داشته باشد. تنها راه اساسی مبارزه کارگر و مردم متمدن برای رهایی نه جانب داری از طرفین تروریسم دولتی و اسلامی بلکه مبارزه با هر دو طرف و کلیت نظام موجود است. ماهیت نظام های این چنینی و این قطب بندی بین المللی جنگ و خون ریزی است. جنگ این ها شکست ندارد. جنگ این ها علیه بشریت برای ایجاد خفقان و بی حقوقی پایان ندارد. هر دو میجنگند تا قدر قدرت منطقه و یا دنیا باشند. تا نشان دهند بازار آزاد همان بازار انحصار است. آزادی هست اما برای کسی که صاحب سرمایه است. آزادی عمل شان حد و حصر ندارد. تا جایی است که هر چه دلشان میخواهد خون انسان های بی گناه را بر زمین بریزند. نتیجتاً راهی جز ایجاد یک قطب سوم جهانی برای یک مقابله با هر دو قطب و خارج کردن جهان از مخاطرات ناشی از تخاصم و کشمکش این نیروی تروریستی نیست. تنها کمونیست های دو آتشه که در این جدال جهانی فقط طرف مبارزه طبقه کارگر بر علیه وضع موجود را نمایندگی میکنند، برای ایجاد دنیایی بهتر و شایسته انسان آزاد را میگیرند صلاحیت این امر را دارند که برای پرچمداری چنین مبارزه ای قد علم کنند. کسانی که برای تغییر اوضاع هیچ نزدیکی بین کمونیسم و سیاست های راست نمی بینند. این مبارزه ای جهانی است. شعارها و مطالباتش هم باید جهانی و عمیقاً انسانی باشد. جهان بیش از هر زمان نیاز چنین مبارزه ای است. یک شعار پایه ای ما در این شرایط مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه و خلاصی از قطبهای تروریستی جهان معاصر است. باید پرچم چنین مبارزه ای را برافراشت.*

انترناسیونال: در مورد احتمال موج برگشت راست چه فکر میکنید؟ تهدیدات خاتمی و خامنه ای، موج دستگیری ها و پرونده سازی هایی که یادآور بازجویی ها و شوهای تلویزیونی لاجوردی در سال ۶۰ است. نامه سران سپاه پاسداران به خاتمی و تبلیغات روزنامه های مدافع خامنه ای این سوال را طرح کرده که آیا یک موج وسیع سرکوب، حتی به شکل یک کودتا، در راه است یا خیر، و اگر هست مردم چگونه با آن مواجه خواهند شد؟

منصور حکمت: این تصور که رژیم اسلامی میتواند از نو یک ۳۰ خرداد ۶۰ دیگر راه بیاندازد، اشتباه است. این دو دوره عمیقاً با هم فرق دارند. آن دوره شکل گیری جمهوری اسلامی، دوران پیدایش یک جناح مسلط در درون آن برای یکپارچه کردن حاکمیت و کوبیدن موج جدید اعتراضی در میان مردم بود. تناسب قوا میان رژیم و مخالفانش اساساً متفاوت بود. آن دوره، دوره تعرض و استقرار رژیم اسلامی بود. این دوره، دوره اضمحلال و عقب نشینی آن است. امروز برعکس، روند تشنت و فرسایش رژیم اسلامی را شاهدیم. رژیم در یک تکاپوی حاد برای بقاء است. جناحهایش دقیقاً بر این زمینه بجان هم افتاده اند. مردم، نسل جدیدی از مردم، علیه آن برخاسته اند. سیاست سرکوب در مقیاس وسیع در چنین شرایطی فوراً رژیم را از درون دچار فلج و تشنت میکند و یک تعرض فعال توده ای علیه حکومت را باعث میشود. طبعاً در کل روند سقوط حکومت اسلامی، در مقاطعی امکان رخ دادن کودتا و اعلام حکومت نظامی هست. اما این کودتا زمانی برای جناح کودتاگر موضوعیت و خاصیت پیدا میکند که جناح مقابل قبلاً عملاً از نظر سیاسی زانو زده باشد و حاضر باشد میدان را ترک کند و برای حفظ اساس حکومت اسلامی در برابر کودتا تسلیم بشود. اما اگر برای مثال جناح دوم خرداد حاضر نباشد از میدان بیرون برود و اندک مقاومتی در برابر کودتا بکند، انگاه کودتا به چاشنی خیزش توده ای مردم علیه کل رژیم تبدیل میشود. و اگر بنا باشد خاتمی چی ها کودتا کنند (که به همان اندازه قابل تصور است که حالت دیگر (، آنوقت دیگر جلوی قیام مستقل مردم را نمیتوانند بگیرند. در طول این روند، در مقطعی که تناسب قوا بیش از این علیه رژیم چرخیده باشد، کودتا و حکومت نظامی محتمل خواهد بود. اما همین امروز وقوع کودتا دور از ذهن است. ماجرای نامه سران سپاه پاسداران به خاتمی و پاسخهایی که از احزاب و روزنامه های دو خردادی گرفت خیلی جالب بود. رستی توخالی بود و از جناح مقابل پاسخی تحقیر آمیز و شماتت گرانه گرفت. البته علیرغم همه مخاطراتی که راه انداختن یک موج سرکوب یا یک کودتا برای خود رژیم اسلامی ایجاد میکند ممکن است باز این عمل، با هر محاسباتی، صورت بگیرد. صحبت من اینست که چنین حرکتی خیلی زود در هم خواهد شکست. خصلت ذاتی حکومت نظامی و کودتا اینست که اگر شکست بخورد، دیگر رژیم رفته است.

اما این به این معنی نیست که جمهوری اسلامی در همین دوره به جنایات و اعمال کثیفی دست نخواهد زد...مهمترین عامل در ناتوانی رژیم از میلیتاریزه کردن کامل اوضاع، وضعیت اقتصادی است. جان مردم به لبشان رسیده است. تورم بیداد میکند. ماههاست دستمزد بخشهای وسیعی از کارگران را نداده اند. و تازه آنجا که داده اند، با آن نرخ دستمزد امکان برخورداری از حداقل معاش، غیر ممکن است. مستقل از رویدادهای اخیر طبقه کارگر و زحمتکشان و حقوق بگیران جزء دارند میبایند تا تکلیف مساله معاششان را روشن کنند. حکومت نظامی در چنین وضعیتی، فقط میتواند رژیم را با عصبانیهای عظیم شهری، نافرمانی علنی و توده ای در بخشهای مختلف جامعه، ورود یکسره مردم به فاز نظامی و جنگ خیابانی علیه حکومت مواجه کند. نمیتوان میلیونها انسان را هم گرسنگی داد و هم برویشان شلیک کرد. همانطور که گفتیم از این اوباش هر کاری برمیاید. اما تاکتیک کودتا و حکومت نظامی از پیش محکوم به شکست است. میخ دیگری به تابوت خود حکومت خواهد بود.*

وضعیت سیاسی دنیا بسیار بغرنج گشته است. دو قطب تروریستی جهان معاصر، تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب دنیا و انسانیت را به جهنمی برای مردم عادی تبدیل کرده اند. در راه رسیدن به منافع خود انسان ها را بارها و بارها قربانی خود کرده اند. در این جهان حق زیست و زندگی و رفاه و حرمت انسان فاقد کوچکترین ارزشی گشته است. هر روز در گوشه ای جنگی بر پاست. هر کشتار و بمبی و انسانهایی که قربانی توحش و تقابل این دو قطب میشوند. حتی در برخی مواقع برخی از "چپ ها" در این سردرگمی و وضعیت پیچیده راهنمای خود را از دست میدهند. به جای سازماندهی و پیشبرد مبارزه طبقه کارگر و سازماندهی جنبش ضد این قطبهای ارتجاعی و مبارزه علیه کار مزدی و برای آزادی و برابری و رفاه، عملاً به جانب یکی از طرفین این جنگ جهانی خم میشوند. در سیاست هایشان جبهه بشریت متمدن و خلاصی مردم از کلیت این وضعیت کم رنگ میشود. بطوریکه برخی مبارزه علیه اسلام سیاسی را مبارزه ای همسو و هم جهت با قطب تروریسم دولتی با اردوی اسلام سیاسی می بینند. و در مقابل برخی دیگر در مبارزه علیه قدر قدرتی و جنگ طلبی آمریکا عملاً به حمایت و همسویی با اسلام سیاسی در می افتند. این قطب بندی، این سیاستها، فقط و فقط به نفع وضع موجود و جدال طبقات حاکم در غرب و خاورمیانه تمام شده است. و در شرایطی که قطب بشریت متمدن به صف خود انسجام لازم سیاسی و تشکیلاتی را نبخشیده است، مردم عملاً در بسیاری از مواقع به انتخاب بد در مقابل بدتر روی می آورند و ترجیحاً بد را انتخاب میکنند. اما جالب اینجاست که این مجموعه هم نقش بد را خوب ارائه داده اند

نامه ها،

سیاوش دانشور



تعریف جدیدی از ناسیونالیسم!

درود بر شما سرور دانشور عزیز. پاسخ شما را به آقای رامین مورد مطالعه قرار دادم. در ابتدای پاسختان نوشته بودید "من به این سوال در همین نشریه که توسط یک ناسیونالیست و پان ایرانیست مطرح شده بود پاسخ دادم". اگر منظور شما از شخص پان ایرانیست اینجانب بوده است باید اعلام کنم که بنده عضو حزب پان ایرانیست نیستم ولی این حزب را به عنوان یکی از موفق ترین جریانات ملی کشور مورد تایید قرار داده و با اغلب اهداف این حزب موافقم. پذیرش بخشی از اندیشه های یک حزب به معنای پیوستن به آن نیست. من و دوستان هم اندیش در بنیاد "ایران ما" قصد داریم با تعریف جدیدی از ناسیونالیسم ایرادات وارد بر آن را تا حد امکان از بین ببریم.

سرور دانشور، جناب آقای رامین و تمام خوانندگان نشریه یک دنیای بهتر توجه شما را به این نکته جلب می کنم: انترناسیونالیستی ترین کشور دنیا با داشتن انترناسیونالیستی ترین حکومت تاریخ (شوروی و حکومت استالین) زمانی که ارتش هیتلر به مرزهای این کشور یورش می برد، به ناسیونالیستی ترین کشور دنیا و رهبر دیکتاتورش به ناسیونالیست ترین حاکم جهان تبدیل می شود. این نکته را مقدمه قرار داده تا اعلام کنم احزاب ملی گرا بدون هیچ خجالت و عوام فریبی رسماً از حفظ تمامیت ارضی به عنوان یکی از اهداف اصلی شان یاد می کنند در حالی که پیروان اندیشه کمونیسم هر چند حفظ منافع ملی برایشان حائز اهمیت است ولی هیچگاه آن را اعلام نکرده و نمی کنند. "چرا؟" از تمامی خوانندگان این نامه تقاضا دارم با ارسال نامه ای برای نشریه پاسخ این "چرا" را بدهند. شاید من دچار اشتباه

شده و برداشت غلط من موجب این طرز تفکر شده است.

سرور دانشور عزیز. از این که بدون هیچ سانسوری نظرات مخالف را در نشریه تان بازتاب می دهید صمیمانه از شما و همکارانتان سپاس گذارم. شاد باشید. بدرود. پاینده ایران

دوست گرامی،

اطلاق ناسیونالیست و پان ایرانیست به کسی مساوی با اعلام عضویت او در حزب مربوطه نیست. مضافاً اینکه هیچ جا در ستون نامه ها من نوشته ام کسی عضو فلان گروه معین است. اما اینکه شما این جریان را "موفق ترین جریان ملی" داخل کشور میشناسید و اکثر اهدافش را قبول دارید مایه تأسف است. تأسف از اینرو که نفس ناسیونالیسم نوعی مذهب و خرافه است و اهدافش نیز نامربوط به امر آزادی و حقوق پایه ای انسان. حزب پان ایرانیست با آن سابقه و این نظرات و این سیاستهای امروز در کنار جمهوری اسلامی که دیگر جای خود دارد. در مورد اینکه میخواهید تعریف جدیدی از ناسیونالیسم بدهید، این امر شماسست و برای من کمونیست و آزادخواهان و برابری طلبان که نقطه شروعشان انسان و حق برابر اوست چنگی به دل نمیزند. وانگهی کم نبودند در تاریخ معاصر چه در میان چپ و چه راست اهداف ناسیونالیستی را با "تعاریف" خودشان پیش بردند و جملگی به یک مقصد رسیدند. این مقصد اما ناکجاآباد است و منفعتی برای امر آزادی بشر ندارد. به هر حال، نفس اینکه شما و دوستانتان با اینکار، یعنی ارائه تعریف جدیدی از ناسیونالیسم که لابد میخواهید عقب ماندگی و تعصبات کور ناسیونالیستهای بنام را از خود بزدائید درخود شاید مثبت است. به هر صورت فاصله از تعصبات ناسیونالیستی و

فاشیستی و گرایش به حقوق دیگران بهتر از انکار آنست. اما همانطور که قبلاً اشاره کردم، بهترین راه برای شما اینست که طوق لعنت ناسیونالیسم را از گردنتان بیاندازید و بعنوان انسان آزاد اندیش و برابر به خود و جامعه و سیاست برخورد کنید. مادام که فرد در زندان عقاید و افکار جنبش ناسیونالیستی اسیر است، خواهی نخواهی منفعت و سیاست و حق و همه چیز را از دریچه تنگ و کاذب و دروغین "منفعت ملی" ببیند. اینکه یکی در این بستر کمی لیبرال تر است یا به فاشیسم گرایش دارد، تغییری در اشتراکات فکری آنها نمیدهد.

قبل از جواب سوال و "چرا"ی شما باید مجدداً تاکید و تصریح کنم که حکومت و دولت استالین "انترناسیونالیستی ترین" حکومت نبود. استالین کسی بود که اهداف تاریخاً اعلام شده طبقه بورژوازی روسیه را متحقق کرد. او کسی مانند رضا خان در ایران و آتاترک در ترکیه است و همان اهداف را عملی کرد. تبدیل روسیه عقب مانده به یک کشور صنعتی و سازماندهی حکومتی که این امر ایجاب میکند و لازم دارد. این بحثی در قلمرو "عقاید" این و آن نیست و یا بحث این نیست که دیگران و خودشان چگونه خود را شناسانده و شناسانده اند. شما و هر انسان منصف و ابژکتیو برای بررسی هر جریان و جنبشی، قبل از اینکه به عقاید و منشا آنها نگاه کنید، به اهداف اجتماعی و حرکت سیاسی آنها توجه میکنید. استالین ناسیونالیستی بود که اول بهترین و مشهورترین بلشویک ها و کمونیستهای انقلاب روسیه را کشت و از میدان بدر کرد. اولین و بیشترین قربانیان استالین کمونیستها بودند. عقاید و عملکرد استالین به این اعتبار، یعنی به اعتبار اهداف جنبش ناسیونالیستی، قابل توضیح است و نه فهم کج و کوله او از کمونیسم و یا خصوصیات

فردی خشن و جاه طلبانه او. موردی که بیشتر بررسیها در مورد او نادیده میگیرند.

اینکه شما و نوع شما و اساساً هر ناسیونالیستی "بدون هیچ خجالت و عوام فریبی رسماً از حفظ تمامیت ارضی به عنوان یکی از اهداف اصلی شان یاد می کنند" برکسی پوشیده نیست. اولاً منشا این "عدم خجالت" ارجحیت خاک و خون و نژاد بر اصالت انسان در تفکر و نگرش وارونه ناسیونالیستی به انسان و جامعه است. تازه این اگر صرفاً عقاید معوج بود و ضرری به حال کسی نداشت بحث هم لازم نداشت. چه اهمیتی دارد مثلاً کسی معتقد باشد مرزش "پرگهر" است یا نژادش برتر؟ مسئله آنجا شروع میشود که با این عقاید؛ برتری جوئی، خود محوری، جنگ، خرافات و نفرت ملی را چه در یک کشور و چه در مقیاس جهانی این ناسیونالیستهای غیور دامن میزنند. از مردم و طبقه کارگر قربانی میگیرند و جامعه را به عقب میبرند. در این میان ناسیونالیستهای نرمتر همواره هیزم بیار آتشی هستند که ناسیونالیستهای متعصب تر بپا میکنند.

پرسیده اید "در حالی که پیروان اندیشه کمونیسم هر چند حفظ منافع ملی برایشان حائز اهمیت است ولی هیچگاه آن را اعلام نکرده و نمی کنند. "چرا؟"

پاسخ من اینست که شما مشکل تان اینست که بدون عینک "منافع ملی" طور دیگری نمیتوانید دنیا را تجزیه و تحلیل کنید. اینجا اینرا برای صدمین بار تاکید میکنم که کمونیسم یک "اندیشه" نیست، یک جنبش سیاسی و موجود و عینی در متن جوامع سرمایه داری است. جنبش اعتراض سوسیالیستی کارگر به نظام موجود است که از دوران مارکس و قبل از نوشتن مانیفست کمونیست در میان کارگران وجود داشت و خود را کمونیست مینامید.

نامه ها...

مارکسیسم تئوری و پرچم انتقادی این جنبش به نظام سراپا جنایت و خشونت سرمایه داری است. نکته اصلی در بحث شما، باز هم از دریچه ارجحیت "تمامیت ارضی" و خاک، اینست که هر کسی که از خودش و هم نوعش در یک جغرافیای معین در مقابل تهاجم دیگری دفاع کرد او را "ناسیونالیست" و طرفدار "منافع ملی" مینامید! نه دوست عزیز، کمونیستها چیزی را پنهان نمیکنند. کمونیستها عار دارند عقایدشان را پنهان کنند. وقتی من اشاره میکنم که حکومت کارگری در ایران سوسیالیستی در مقابل هر تهاجم به قدرت و منفعت اش می ایستد، این در چهارچوب دفاع از "تمامیت ارضی" نیست. اگر دنیا دست کمونیستها باشد این مرزها و پاسپورتها و هویتهای کاذب را ورمی اندازند و دنیایی بدون مرز و ایدئولوژی و خرافه و جنگ برای همگان درست میکنند. ما از زندگی انسانها در چهارچوبهای وسیعتر دفاع میکنیم. ما هیچ علاقه ای به تشکیل کشورهای دست ساز و موزائیکی قومی و مذهبی و ملی نداریم. ما هیچ علاقه ای به دیوار کشیدن بین انسانها نداریم. ما هیچ علاقه ای به خلسه مذهبی و در شیپور "هویت ملی" دمیدن نداریم. حرف ما ساده است؛ ما انسان هستیم و انسان باید برابر باشد و آزاد. اینکه امروز دنیا طی روندی به کشورها تقسیم شده و هر جا پرچمی و تکه پارچه ای را "هویت" مردم آن منطقه کردند، اینکه برای اینکار صبح تا شب ناسیونالیستها و دولتها و جنبش سیاسی و احزابشان عرق میریزند تا آن را باز تولید کنند، دلیلش نه علاقه آنها به خاک و آنچه میگویند است بلکه صاف و ساده دفاعشان از بازار داخلی ای است که برای سرمایه در آن کشور معین بوجود آوردند که قرار است سهم سود و استثمار کارگر "هم وطن" بیشتر به جیب سرمایه دار "هم وطن" برود.

برای همین منفعت، به شهادت تاریخ، دو آتشه ترین ناسیونالیستها به قول خودشان نوکر "خارجی و اجنبی" شدند.

کمونیستها و طبقه کارگر همین اهداف طبقاتی بورژواها را مورد حمله قرار میدهند. میخواهند شرایطی و دولتی و نظامی ایجاد کنند که در آن کشور معین، مادام که دنیا به کشورها تقسیم شده، مردم خوشبخت و آزاد باشند، با همسایه جنگ نداشته باشند و کینه نوزند، همبستگی و تعاون و منافع وسیعتر را پرچم خود قرار دهند، و صد البته در مقابل هر تعدی به آزادی و حرمتی که بدست آوردند دفاع کنند. یک تفاوت بنیادی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی اش با ناسیونالیسم و طبقه حاکم اینست که میخواهد برخلاف تعصبات و تبلیغات ریاکارانه آنها و همزمان به فقر و فلاکت کشیدن مردم، شرایطی را ایجاد کند که هم مردم آزاد و برابر باشند و هم جانی برای مانورهای رهبران خودکمارده ملی و قومی نگذارد که همواره میخواهند زیر پرچم "منافع ملی" فقر و اختناق و جاه طلبی را تعمیق کنند. سیاستهایی که نهایتا میخواهد سهم بیشتری نسبت به دیگران از همان سود و استثمار کارگر چه در یک کشور و چه در سطح فراکشوری بگیرد.

سیاست کمونیستی سیاستی انسان محور است که منافع غیر قابل انکار انسان عصر ما را مستقل از هر عقیده ای که دارد مد نظر دارد. اینجاست که ما ناچاریم همواره سیاستها و احزاب و جنبشهایی که سد راه تحقق این منافع اند را نقد کنیم، افشا کنیم، تضاد منافع کارگران و مردم را با آنها نشان دهیم، راه حل های انسانی و سیاسی و واقعی را طرح کنیم، متشکل کنیم، مبارزه کنیم و در شرایطی که مقدر است به انقلاب بکشانیم.

از حسن نظران نسبت به نشریه و شیوه کارش تشکر میکنم. موفق و پیروز باشید.

خمینی را نقاشی کردیم

خبری تلفنی دریافت کردیم که تعدادی از جوانان کرمانشاه پوسترهای بزرگ خمینی را که توسط تبلیغات چی های رژیم به دیوارها و بیلبوردها نصب شده است نقاشی کردند. روی آنها کاریکاتور کشیدند و برای خمینی سبیلهای تابناگوش درست کردند. از جمله این کارها را در میدان آزادی و میدان لیباب کردند و دیروز سه شنبه گروههای مختلف مردم این پوسترها را نگاه میکردند و از ته دل میخندیدند و از آنها با موبایل هایشان عکس میگرفتند.

اینها نشان میدهد که جمهوری اسلامی تاجه حد در جذب نسل جدید به ارتجاع و خرافه موفق بوده است. در میان جوانان نسل انقلاب و مردم نیز همان دوره شیوه حرف زدن خمینی و "لاکن" و "بشه" هایش موضوع تفریح و خنده بود. به هر حال تفسیر اینکار برخی از جوانان کرمانشاه را به خوانندگان واگذار میکنیم.

با سلام خدمت آقای پوستانچی

از اینکه جواب نامه اینجانب را دادید بسیار خوشحال شدم. همانطور که قبلا نیز برای شما پست کرده بودم اینجانب دانشجوی سال آخر هستم و با وجود قرار داشتن در محیط مقدسی چون دانشگاه من و هم فکران من حق اظهار نظر در باره اعتقاد و مرام خود را نداریم. برای همین، سایت و حزب شما را برای این منظور مناسب میبینم و آمادگی خود را جهت عضویت در آن اعلام میداریم. ولی با وجود کوششهای شما اعضای محترم حزب اتحاد کمونیست کارگری، ما دانشجویان کمونیست مقیم ایران وجود یک مرجع حامی را در ایران یا در کشورهای

همسایه برای احیا حقوق بحق خود ضروری میبینیم. از اینکه اینجانب را در این مورد کمک میکنید ممنونم.

دوست عزیز،

سایت ما نهادی نیست که عضویت بپذیرد. اما حزب بعنوان یک حزب سیاسی کسانی را که با اهداف اجتماعی اش موافق اند و خواهان عضویت در حزب و فعالیت همراه با حزب اند به عضویت قبول میکند. شما بعنوان دانشجوی کمونیست وظایفی دارید که ما اهم آنها را در سند وظایف دانشجویان کمونیست تبیین کردیم و حتما رفیق مجید آن را برایتان ارسال کرده است. خوشحال میشویم اگر در این زمینه بحث و سالی دارید با هم همفکری کنیم.

در مورد مرجع حامی در ایران یا کشورهای همسایه، جنبش ما صرفا به خودش و نیروی مبارزاتی و اتحادش متکی است. مبارزه کمونیستی و سوسیالیستی مبارزه ای است متکی به نیروی متشکل کسانی که میخواهند این اهداف و سیاستها را پیش ببرند. اگر شما دوستان عزیز با این سیاستها موافق هستید میتوانید دست بکار شوید و همفکر خود را در محیط دانشگاه و جامعه و بویژه در میان طبقه کارگر پیدا کنید و در حد مقدرات و امکانات تان کارهای لازم را پیش ببرید. حزب در این زمینه رهنمودها و کمکهای لازم را برای پیشبرد درست تر این تلاش خواهد کرد. موفق و پیروز باشید.

چکار کنیم، تظاهرات بریم؟

این سوالی است که در مورد تظاهراتهای اعلام شده گروههای راست پیرامون گرانی و خلیج و آش شله قلمکاری که سلطنت طلبان درست کرده اند از ما شده است.

در این زمینه توجه دوستان را به بحث هیئت دائر حزب در همین شماره جلب میکنم.*

باز هم اعدام،

باز هم جمهوری اسلامی!

محمد فدایی، بهنود شجاعی، فرهاد حاجی میرزایی، و بیش از ده نفر دیگر افرادی هستند که رژیم آدمکشان اسلامی قصد دارد به بهانه های مختلف آنها را اعدام کند. اول تابستان است و گویا هیولای خدا و اسلام و آخوند و سرمایه تشنه خون اند. و این جمهوری اسلامی است. کریه و زشت و ضد انسانی!

دور نیست روزی که این حکومت اوباش را مردم بیزیر بکشند! بر ویرانه های رژیم اسلامی نظامی متضمن آزادی و برابری و رفاه و انسانیت برپا خواهیم کرد. نظامی که در آن اثری از اعدام نباشد.

اعدام قتل عمد دولتی است. جنایتی سازمانیافته توسط دستگاه حاکم است.



لغو مجازات اعدام فوری و بیقید و شرط!

تلویزیون

برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران در کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com or www.for-abetterworld.com

محمد جراحی فعال کارگری دستگیر شد!



محمد جراحی فعال کارگری و عضو کمیته پیگیری روز ۳۰ خرداد و بدنبال احضاریه بیدادگاه رژیم به ۴ ماه حبس محکوم و روانه زندان شد.

بنا به خبر "کمیته دفاع از محمد جراحی"، محمد ۴۸ ساله ساکن تبریز است که پیشتر در شرکتهای پتروشیمی عسلویه مشغول به کار بوده است. محمد جراحی فعال کارگری و عضو کمیته پیگیری تشکلهای آزاد کارگری میباشد که به "جرم" دفاع از حقوق کارگران سال گذشته در تبریز بازداشت شد و بدنبال ۴ روز بازداشت در اطلاعات با وثیقه آزاد شد. محمد جراحی مجدداً احضار شد و در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۷ بدون محاکمه توسط شعبه ۱۱ اجرای احکام بیدادگاه انقلاب رژیم با حکم ۴ ماه حبس قطعی روانه زندان شد. تاکنون و علیرغم مراجعات مکرر خانواده ایشان هیچگونه خبری از وی بدست نیامده است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری دستگیری محمد جراحی را قویاً محکوم میکند. محمد جراحی را باید با اعمال فشار به رژیم اسلامی آزاد کرد. حزب از بخشهای مختلف طبقه کارگر و سازمانهای کارگری جهان میخواهد نسبت به دستگیری و اذیت و آزار فعالین کارگری واکنش درخور نشان دهند.

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۲ جون ۲۰۰۸ - ۲ تیر ۱۳۸۷

قابل توجه خوانندگان محترم

نشریه یک دنیای بهتر

هفته آینده نشریه منتشر نمیشود.
شماره ۵۷ در تاریخ ۹ جولای منتشر میشود.

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله برسر تغییر آنست!

کارل مارکس

کارگران خودکشی نکنید...

همه کارگران در بخشهای مختلف افشا کرد. راه مقابله با برده وارتر کردن شرایط کار و شدت کار و چگونگی دریافت دستمزدها، تعرضی متقابل و متحد کارگران برای تحمیل حقوق حقه شان به کارفرماها و دولت مرتجع اسلامی است که دولت این سرمایه داران طفیلی است.

کارگران پرریس به هر درجه ای که به شرایط مورد ادعای کارفرمای نساجی کردستان رانده شدند، باید فوراً سیاست تسری دادن این وضعیت را به کارخانه های دیگر متوقف کنند. باید دروغها و روش کثیف کارفرمای نساجی را افشا و محکوم کنند. همینطور ضروری است که همراه با کارگران دیگر مراکز بویژه نساجی کردستان فشار متحدی به کارفرماها برای بهبود شرایط کار، بالا رفتن دستمزدها، پرداخت سروقت و یکجای دستمزد، بیمه کارگران، لغو کار قراردادی، بهداشت و ایمنی محیط کار، متوقف کردن اخراج و نظارت تشکل های مستقل کارگران بر همه امور را مطرح کنند. اگر این تازه بدوران رسیده ها و نوکیسه ها را بحال خود بگذارید، با روزی ۱۵ ساعت کار نان خشک شب را هم بهتان نمیدهند. سرمایه دار جماعت مشتی حیوان صفت ضد کارگر و ضد بشر است که فقط سودش را

میشناسد و کوچکترین ارزشی برای حرمت و زندگی اجتماعی کارگر و خانواده کارگری قائل نیست. این وحشی ها را باید بقدرت اعتراض متحد کارگران مهار کرد و سر جایشان نشانند.

مسئله گرایی به باز خرید شدن در کارخانه نساجی نیز دست کارفرما را برای گسترش کار قراردادی و تشدید فشار کار و کاهش نیروی کار کارخانه باز میگذارد. این به نساجی محدود نخواهد شد و فردا هر کارفرمای تازه از راه رسیده با کمک دولت و ادعای نمونه های دیگر، میگوید همه جا همینطور است! باید شکرگزار باشید که به شما کار دادم! همین است که هست! و این یعنی بریاد رفتن حاصل دوره طولانی ای از اعتراض و مبارزه پرشور کارگران کارخانه نساجی، شاهو، پرریس، آومین و غیره. کارگران باید اعلام کنند که ما حقوق مان را سروقت میخواهیم. دستمزد مورد نظرشان را مطالبه کنند. خواست تامین بیمه ها را طرح کنند. الغی کار قراردادی را مجدداً طرح کنند. به کارفرما التیما توم دهند که این سیاستها کارخانه را به اعتصاب میکشاند. بهتر است ترمزش را چک کند.

فعالین کارگری در کردستان باید مجموعه این اقدامات و سیاستهای ضد کارگری کارفرماها را مورد

بررسی دقیق و فوری قرار دهند. ضروری است در مراکز کارگری مجامع عمومی کارگران را حول خواسته ها و منافع عمومی کارگران برپا کرد، نمایندگان کارگران را انتخاب کرد و هماهنگی های لازم را در مراکز صنعتی صورت داد. ضروری است مجمع عمومی نمایندگان مراکز صنعتی در شهر سنندج را برگزار کرد و سیاست واحد و صف متحدی از کارگران را در مقابل صف کارفرماها قرار داد. تنها این سیاست میتواند دندان گرد این سرمایه داران را بکشد و یا دستکم پس شان براند. نباید اجازه دهید که هر رفتاری را با کارگر و حرمت انسانی اش بکنند. هر تلاش این موجودات کثیف ضد کارگر را باید به ضد خود تبدیل کرد. کارگران وقتی متحد اند قدرت دارند و قدرت شان را حس میکنند. هر زمان اتحاد کارگران لطمه میبیند، کارفرما موقعیت را مناسب تشخیص میدهد و بنا به ماهیت استعمارگرانه اش تعرض دیگری به کارگران میکند. عقب نشینی و پیروزی در هر سنگر تأثیرات خود را روی کل مبارزات کارگری میگذارد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری کارگران سنندج را به اتحاد و متشکل شدن در مقابل سیاستهای ضد کارگری کارفرماها فرا میخواند. حزب مشخصاً از کارگران کارخانه جات نساجی میخواهد که بسرعت هماهنگی لازم را در

میان خود برای عقب راندن این سیاستها ایجاد کنند. تضمین هر پیروزی تقویت اتحاد کارگری است. کارگران باید هر روز متحدتر و قویتر شوند. ایجاد این اتحاد و قدرت در گرو تشکل و دخالت مستقیم و مستمر کارگران در هر مرکز کارگری در مجامع عمومی خودشان است. سنت عمل مستقیم کارگری به کارگر قدرت میدهد. این سنت را بیش از پیش بدست گیرید و در این مواجهه مشخص در سطح گسترده تری بکار گیرید. بیکاری و اخراج و امنیت شغلی و میزان دستمزدها و سلامتی و بهداشت و آموزش و غیره، امری اجتماعی و امری مربوط به کل طبقه کارگر است. پاسخ آنها هم در اتحاد کارگران که منفعت مشترکی دارند نهفته است. راه حل فردی هیچوقت پاسخ امر اجتماعی نبوده است. شکل دادن به سطوح مختلف این اتحاد و متحد نگاه داشتن کارگران کار فعالینی است که کارفرماها در درجه اول برای زدن آنها دورخیز کرده اند. این سیاستها را باید با قاطعیت به شکست کشاند. کارفرمای نساجی باید حرفش را پس بگیرد. کارفرما را باید به "غلط کردم" انداخت! کارگران پرریس که این وسط وسیله تعرض و سواستفاده کارفرما از همکاریشان در نساجی کردستان شدند، نقش شایسته خود را باید ایفا کنند.

زنده باد مجمع عمومی کارگران!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۳ ژوئن ۲۰۰۸ - ۳ تیر ۱۳۸۷

تحصن ۱۵۰۰ نفر در مقابل استانداری، معادن مال ماست!

شوان سور از سنندج

قزل جکن از روستاهای اطراف قروه است که حدود یکهزار و پانصد نفر از ساکنین آن از ۹ صبح امروز سه شنبه جلوی استانداری تحصن کرده اند و تا کنون که این گزارش ارسال میشود مدام به تعداد مردمی که از روستا رهسپار شهر هستند افزوده میشود. دلیل تجمع این است که طی یکسال گذشته ۳ معدن در روستا کشف شده و رجبی از سران و عوامل سپاه کرمانشاه به همراه تعدادی دیگر از عوامل ارگان سرکوب مردم این معادن را به تصرف خودشان درآورده و دست به استخراج این معادن زده اند. اهالی روستا اعلام کرده اند که ما همگی بیکار هستیم، کشاورزی هم نداریم و تعداد زیادی از خانواده های در فقر مطلق بسر میبرند. معدنی که یافت شده چرا از آن ما مردم نباشد؟ چرا ما مردم نباید از عواید آن بهره مند شویم؟

مردم روستا در این رابطه به رئیس جمهور و ادارات مختلف نامه های زیادی نوشته اند اما بعد از اینکه هیچگونه پاسخی دریافت نکردند تصمیم به تحصن در مقابل استانداری گرفتند. اکنون جلوی استانداری بشدت نظامی شده و تعداد زیادی نیروی انتظامی و لباس شخصی در آنجا حضور دارند و به زور متحصنین را به صدها متر دورتر از محل استانداری منتقل کرده اند. اما متحصنین اعلام نموده اند که تا دریافت پاسخ مناسب از حکومت و عدم رسیدگی خواسته برحقشان محل را ترک نخواهند کرد. اهالی روستای مذکور از میانشان تعدادی نماینده انتخاب نموده و داخل استانداری فرستادند. *

کارگران خودکشی نکنید!

در باره رقابتها و تحریکات کارفرمایان نساجی در سندج

به حزب
اتحاد کمونیسم
کارگری
پیوندید!

آدرس تماس با مسئولین
حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته
مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی
جوادی، سیاوش دانشور، آذر
ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی جوادی،
نسرین رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور (آذر
ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب
(مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه (شاره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری
کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number : 121
000 248

Account Number: 36 48
46 88 52

کرد. کارفرماها با این روشها میخوانند کارگران را به جان هم بیاندازند و به اعتبار نمونه هائی از استعمار شدیدتر اینجا و آنجا، کل این سیستم را به همه جا تسری دهند. با اینحال هر درجه ای از واقعیت در این موضوع باشد، معنی اش اینست که کارگران پرریس برای حفظ شغل و چرخاندن زندگی تن به شرایط بسیار سختی سپرده اند.

کارگران!

شما هر روز ماهیت ضد کارگری و سودجوی کارفرما را تجربه میکنید. منطق و تفکر و نگرش و همه چیز سرمایه دار پول و سود بیشتر است. سرمایه دار حتی اگر کارگر را به سطح بردگان قدیم هم تنزل دهد هنوز برایش کافی نیست. سیاست طبقه کارگر هر جا باید به این متکی باشد که دست کارفرماها و سرمایه داران را از تعرض به کارگران کوتاه کند. دلیلی ندارد برای زنده ماندن خودکشی کرد و به هر خواست کارفرما تن داد. دلیلی ندارد به هر سیاست کارفرما تن داد. نه گفتن، قبول نکردن، اعتراض کردن، اعتصاب کردن، اعمال فشار جمعی و متحد راه مقابله با این اوضاع است. در جنبش کارگری کردستان بویژه سنت قوی اعتراضی و سنت عمل مستقیم کارگری ریشه دارد. بیشتر کارگران مراکز صنعتی همواره از مبارزات همدیگر حمایت کرده اند و حامیان صف اول همدیگر بودند. جنبش کارگری در کردستان یکی از مراکز مورد توجه مسائل کارگری در ایران و در مواردی جهان بوده است. این جنبش سنت جنگ بر سر اول مه و تامین استقلال طبقاتی کارگران را دارد. تعرض به کارگران نساجی و بامبول های هر روزه کارفرما مقدمه ای برای تعرض به کارگران در مراکز دیگر است. باید محکم جلوی این مسئله ایستاد و اهداف ضد کارگری آنرا برای

صفحه ۲۳

چشم و گوش کارفرما در میان کارگران است، قبلا هم وجود داشت اما مدتها بود که فعالیتی نداشت. کار این کمیته پرونده سازی برای فعالین کارگری و اخراج آنها به بهانه های مختلف است. از جمله یک کار این کمیته بهانه تراشی برای کارگران مانند "غیبت" یا "کم کاری" است. کارفرما از طریق این کمیته بتدریج لیستی از کارگران فعال را تهیه و برای اخراج به اداره کار میدهد. یک هدف دیگر این اقدام ایجاد مانع برای طرح خواستهای کارگران است. اخیرا هم پرداخت نکردن حقوقها را سروقت دارد به قانون من درآوردی خودش تبدیل میکند و انتظار دارد کارگران کار بیشتری در ازای مزد کمتری انجام دهند. توجیه اینکار را نیز میزان تولید کارخانه بغلی و میزان سود رقبا میبند!

این سیاستهای کارفرما تعدادی از کارگران را از ادامه کار در این کارخانه دچار ناامیدی کرده است. کارفرما باز خرید شدن کارگران رسمی را نیز تشویق میکند. در این فضا تعداد نسبتا زیادی از کارگران رسمی نساجی میخواهند خود را باز خرید کنند. کارگران میگویند ما نمیتوانیم چند ماه به چند ماه حقوق بگیریم. تا به حال و طی چند روز گذشته ۸ نفر از کارگران خود را باز خرید کردند. هدف کارفرما اینست که با کم کردن و نهایتا از بین بردن قراردادهای رسمی کارگران قدیمی را از کارخانه بیرون بیاندازد. در چنین شرایطی اخراج و اعمال فشار به کارگران قراردادی ساده تر میشود.

البته این ادعای کارفرما که در پرریس با ۶۰ الی ۷۰ کارگر محصولی به اندازه ۱۳۰ کارگر تولید میشود را نباید درست قبول

در متن بحران ورشکستگی سرمایه داری در ایران و بویژه بخشی از صنایع، هر روز کارفرماها روش جدیدی علیه کارگران ابداع میکنند. هر کارفرما که هارتر علیه کارگر خط و نشان میکشد، برای دیگر کارفرماها به مثابه تجربه جدیدی است که باید علیه کارگران بکار برد. اگر کارفرما در یک کارخانه و مرکز صنعتی توانسته است درجه بالاتری از استعمار را به کارگران تحمیل کند، این درجه تشدید رقابت سرمایه داران میشود که همان روشها را علیه کارگران دیگر مراکز صنعتی بکار گیرند. هدف روشن است؛ استعمار بیشتر کارگران و کسب سود بیشتر برای سرمایه داران و عقب راندن دستاوردهای مبارزات قبلی کارگران.

مورد آخر شاهکار کارفرمای کارخانه نساجی کردستان است. اخیرا کارفرمای این کارخانه به کارگران اعلام کرده است که "منبع حقوق ها را هر ۲ الی ۳ ماه یکبار میدهم!" همینطور برای بالا بردن شدت کار در کارخانه تعرضی را به کارگران سازمان داده است. کارفرما اعلام کرده که "شما بازده کارتان نسبت به کارخانه پرریس - یکی دیگر از کارخانه های نساجی سندج- پائین تر است، در کارخانه پرریس همان محصول ما را با ۶۰ الی ۷۰ نفر کارگر تولید میکنند در حالی که ما با ۱۳۰ کارگر این مقدار محصول تولید میکنیم! درعین حال کارفرما مدتی است که میخواهد تعدادی از کارگران را اخراج کند و هر روز بهانه ای سرهم میکند. روزی تلاش میکند نهاد جاسوسی "کمیته انضباطی" را فعال کند و به کارگران میگوید "از میان خودتان برای کمیته انضباطی نماینده ای انتخاب کنید!" این کمیته کذائی که

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!